

تاریخ تجارت برده از آفریقا به اروپا ۱۴۴۱ تا ۱۹۵۰

تجارت برده و نژادپرستی بعنوان خاستگاه سرمایه داری

نویسنده: ماریو سوزا
مترجم: پیام پرتوی

http://www.mariosousa.se/Slavhandeln_och_rasisem_som_kapitalismens_vagga.html

کلامی از نویسنده

در آغاز دهه ۶۰ توسط نویسنده گانی از قاره های مختلف جهان انتشار کتبی در مورد تاریخ آفریقا و رابطه میان اروپا/آفریقا آغاز شد. آنها بر پیش داروریهای قدیمی نژاد پرستی غلبه و تصویر جدیدی از قاره بزرگ آفریقا و مردم آن ارائه نمودند.

نویسنده گانی مانند باسیل دیویدسون، چارکز آر. باکستر، والتر رونی، خوزه کاپلا و دیگران در آنزمان برای اولین بار حقایق پنهان در پشت تجارت برده و کلنیالیسم را در اختیار عموم قرار دادند. با اینحال، علیرغم گذشت ۲۰ سال از انتشار اغلب این کتب، دانش در مورد این موضوع با گذشت زمان تحلیل رفته است.

این جزوه بر آنست که از این کتب و شماری از تحقیقات دیگر توضیحاتی را در مورد تجارت برده در آفریقا، بزرگترین مهاجرت دسته جمعی در تاریخ بشری، ارائه دهد و خواننده گان را به کسب دانش بیشتر در این باب ترغیب نماید. برخورداری از چنین دانشی برای افرادی اهمیت دارد که به آشنا نمودن خود با مبارزات سیاسی جهانی که ما در آن زندگی میکنیم، و بخصوص مبارزه بر علیه نژاد پرستی، تمایل دارند.

شاید اینگونه انگاشته شود که بخشی از این مجموعه خود را بیش از حد بر روی اقدامات پرتقال در آفریقا متمرکز نموده است. دلیل آن اینست که پرتقالیها اولین اروپاییهایی بودند که به آفریقا، جنوب جزایر قناری، آمدند و برای مدتی به تنهایی مناطق ساحلی را استثمار نمودند.

ماریو سوزا

تجارت برده و نژاد پرستی بعنوان خاستگاه سرمایه داری

- آنها مانند یک حیوان شکار، بصورتی میلیونی به اسارت گرفته، نشانه گذاری و در بازار فروخته و از روی اقیانوس با کشتی برای برده داران در معادن و مزارع حمل میشدند. ما از ۵۰ میلیون آفریقایی صحبت میکنیم که در خلال دوره ای از ۴۵۰ سال، از اواسط دهه ۱۴۰۰ تا اواخر دهه ۱۸۰۰، قربانی تجارت برده اروپا شدند.

در نشریه کارگر (ارگان رسمی حزب کمونیست سوئد- م.ل)، ۱۹۹۷، ماریو سوزا در مورد تاریخ تجارت برده، اینکه چگونه اساس ثروت و توسعه سرمایه داری را در اروپا بنیان نهاد و اینکه چگونه تمدن بزرگ و فرهنگ والای آفریقا را متلاشی نمود، صحبت میکند. این داستانیست شگفت انگیز و نفرت انگیز، با قربانیانی بیشمار و شمار فراوانی خائن. در این رابطه مسیحیت نقشی ویژه و ناخوشایندی را ایفاء مینماید.

کلیسای مسیحی تجارت برده را مورد ستایش قرار داد. «بهر کسی که در این جنگ شرکت میکند باید بخشش کامل برای تمام گناهانش اعطاء گردد»، در فتوای پاپ اینچنین آمده بود. اما نه فقط این. کلیسا در تجارت برده فعالانه شرکت داشت. و نه تنها کلیسا. کلیه شاهزاده گان اروپایی از تجارت برده کسب درآمد مینمودند. سوئد نیز به همین ترتیب. حقیقت اینست که خانواده سلطنتی سوئد، سلسله برنادوت، از طریق جدش کارل چهاردهم یوهان درآمد سرشاری از تجارت برده در دریای کارائیب کسب نمود.

«گناهان کسی که در این جنگ شرکت میکند باید مورد بخشش کامل قرار گیرد...»

پاپ اوگنیوس چهارم، ۱۴۴۱

هنریک دریانورد و کشتیها

همه چیز با سال ۱۴۴۱ آغاز شد. قبل از آن، در قاره اروپا طی سالها، تجارت برده یقیناً یک تجارت پر منفعت بوده است. ثروتمندان در اروپا از تاجران برده در آفریقای شمالی بمنظور استفاده از آنها در انجام کارهای خانه و مزارع، برده، سفید و سیاه، خریداری مینمودند. اروپاییها به نوبه خودشان، از جمله در ونیز و جنوا، برده گان مسیحی را به پادشاهان در مصر و دیگر کشورها در آفریقای شمالی میفروختند. جهت پایان دادن به تجارت انسان، حتی با برده گان مسیحی، هیچکس نه قدرت و نه تمایلی داشت.



پاپها، کلمنت پنجم و مارتین پنجم، با اعمال تکفیر تهدید نمودند – تکفیر کلیسای مسیحی و پادشاهی خدا – چرا که برده گان مسیحی به «کافران» فروخته میشدند. اما تهدید آنها نتیجه ای نداد. در سال ۱۴۴۱ وقوع حادثه ای جریان تاریخ تمام قاره را تغییر داد. شاهزاده هنری دریانورد از پرتغال فایقی را تحت رهبری فرمانده جوان **Antão Gonçalves**، با این فرمان ارسال نمود: در امتداد ساحل اقیانوس اطلس کشتیرانی کن، از کانال بویادور عبور و انبار کشتی را با چرم و روغن شیر دریایی پر کن. ماموریت بخوبی و بموقع توسط **Antão Gonçalves** انجام شد.

اما **Gonçaves** خود را تنها با این امر خشنود ننمود، مدت زمان درازی بود که میخواست با بردن چیز بخصوصی بعنوان هدیه در حق ارباب خود خدمتی کرده باشد. او بدنبال شکار انسان در مورد رفتن به خشکی تصمیم گرفت. **Gonçaves** با ۹ تن از مردان خود پهلو گرفت و جستجو را آغاز نمود. آنها در خشکی گشتند و گشتند اما بدون نتیجه.

بالاخره، خسته و ناامید در راه بازگشت به قایق، چشمشان به مردی افتاد. او با شتر خود در امتداد تپه ها میامد. آن مرد بسرعت توسط ده مرد دیگر محاصره اما در ابتدا تسلیم نشد. وی از خود شجاعانه و با نیزه دفاع و دقیقا پس از اینکه در جنگ با پرتغالیها آسیب دیده بود به اسارت گرفته و به کشتی برده شد. اولین تماس میان اروپاییها و آفریقاییها در جنوب صحرا اینچنین برقرار شد. نیزه در مقابل نیزه در مبارزه ای برای آزادی. قبل از بازگشت به قایق او و همراهانش زنی را که در آن نزدیکی پیدا کرده بودند نیز به اسارت گرفتند.

اما سفر غارت برای آن بار به پایان نرسید. **Antão Gonçalves** در دریا با پرتغالی دیگری، **Nuno Tristão**، فرمانده یک کشتی بخوبی مسلح و بزرگ، برخورد نمود. **Tristão** از هنریک دریانور در مورد به اسارت گرفتن انسانهای قابل رویت در ساحل

آفریقا بهر طریق ممکن، و آوردن آنان به پرتقال فرمانی دریافت نموده بود. کار مشترک **Gonçaves** و **Tristão** آغاز شد. آنها شبانه با نیرویی عظیم به خشکی آمدند و از روی خوش اقبالی با دو اردوگاه که ماهیگیران در آن خوابیده بودند برخورد نمودند. پرتقالیها با تمام نیرو حمله کردند. شماری از آنها موفق به فرار شدند، پرتقالیها چهار نفر را کشتند و ده تن دیگر، مرد، زن و کودک را به اسارت گرفتند.

پس از بازگشت، این اولین تجارت غارتگرانه سر و صدای زیادی را در قصر هنریک پیا نمود. مقام **Antão Gonçaves** بخاطر شاهکارش تا حد شوالیه ارتقاء یافت و نشان افتخار مسیح به وی اهدا شد. هنریک دریانورد بمنظور بازگو نمودن دستگیریها و طرحهای گسترده برای فتوحات جدید و تجارت شکار برده سفیر ویژه ای را به نزد پاپ **Eugenius IV** ارسال نمود. او برای ادامه طرحهای خود برای آفریقا خواهان دریافت موافقت و دعای خیر پاپ بود. وی از پاپ بیش از آنچه که خواسته بود دریافت نمود.

پاپ همچنین اعلام نمود «گناهان کسی که در این جنگ شرکت میکند باید مورد بخشش کامل قرار گیرد». البته بد نیست، هنگامیکه گناهان در این جنگ - ه آغاز شده، دزدی، برده گیری، و افراط و تفریطهای عظیم در کشتار کودکان، زنان و مردان، به میزانی که پیشی گرفتن از آنها دشوار اند، پنداشته میشوند. آن «از پیش» بخشیده شده گان، بسیاری از آنان از میان عقب مانده ترین اقشار جامعه، محکومین به شنیعترین جرائم بعنوان سابقه، جهت حمله به انسانهای بی دفاع، چپاول، به بردگی کشیدن و قتل عام به دریافت تشویق نیازی نداشتند.

ستایش پاپ **Eugenius** چهارم و بخشش گناهان تاثیر ناپذیر کننده ی ابدی بر روی آفریقا داشت. حتی پاپهای جانشین وی نیز دنباله رو مثال وی گشتند. قبل از هر جنگ و تجارت غارتگرانه در قاره آفریقا پایها بخشش گناه کاران را برای مسیحیان اعلام نموده اند!

شکار برده بعنوان کسب و کار

سفرهای دریایی کشتیهای پرتقالی به آفریقا و ساحل سنگال بمنظور شکار و آدم ربایی برای فروش بعنوان برده، افزایش یافت. آنها بخوبی مسلح بودند و بصورت گروهی و با قایقهای فراوان به آنجا میرفتند. پرتقالیها معمولاً شبانه به خشکی میرفتند، به روستاهای ماهیگیری بی دفاع یورش میبردند و مردمشان را به بردگی میکشیدند. نفوذ شکارچیان برده در خشکی برای به اسارت گرفتن انسانها افزایش یافت اما با گذشت زمان نشان داده شد که این کار نمیتوانست برابر با به خطر انداختن جانیشان باشد. آنها بهمین دلیل حضور خود را به جوامع ساحلی محدود نمودند.

به مرور زمان شمار آفریقاییان به بند کشیده شده افزایش یافت و ارزش بزرگ و مهمی را نشان داد. در سال ۱۴۴۴ یک ماموریت سازماندهی و تامین مالی شده از ۶ کشتی، از لاگوس در ساحل آگاروه در جنوب پرتقال آغاز شد، اولین ماموریت از نوع خود. هدف به اسارت گرفتن سیاه پوستان در مقیاسی وسیع برای فروش بود. کشتیها چند ماه بعد، پس از بازگشت به لاگوس، ۲۳۵ نفر را در میان محموله های خود داشتند. ماموریت از جمله جنگ کوچکی را عامل شده بود و شمار فراوانی از آفریقاییان در جریان تلاش برای دفاع از خود در مقابل حملات پرتقالیها کشته شده بودند.

شکار برده بر روی دریاها بعنوان یک کسب و کار تجاری تثبیت شده، به واقعیتی مبدل شده بود. میان ۱۴۴۱ تا ۱۴۴۸ توسط پرتقالیها بیش از هزار برده از ساحل آفریقا به اسارت گرفته شدند. از آغاز دهه ۱۴۵۰ شمار برده گان فروخته شده در بنادر لاگوس و لیسبون تا ۷۰۰-۸۰۰ نفر در سال افزایش یافت. با اینحال این بخش کوچکی بود از آنچه که قرار بود رخ بدهد.

(محل فروش برده گان در شهر لاگوس، بخوبی نگهداری شده در کنار میدان جمهوری در مقابل کلیسای سانتا، همچنان برای بازدید عموم آزاد است).



بازار فروش برده در لاگوس

واتیکان و طلا از تجارت برده

با رشد تجارت برده علاقه کلیسای مسیحی به دستبردهای پرتقالیها افزایش یافت. قراردادی دال بر وجود ارتباطات اقتصادی میان پرتقال و واتیکان ردیابی نشده است، همانطور که میدانید تحقیقات در بایگانی واتیکان مجاز نیست، اما اسناد تاریخی مهم وجود چنین توافقاتی را به اثبات رسانده اند. از دوران حکومت پاپ نیکلاس پنجم و به درخواست پادشاه پرتقال، شماری از فتاوی پاپ، احکامی مهم به کلیه مسیحیان، که بصورتی مداوم بر حقوق خانواده سلطنتی در بهره برداری از آفریقا تاکید داشت و به اقدامات آنان مشروعیت میبخشید، اعلام شده اند.

سه فتوای مهم پاپ برای تمام روابط آینده میان اروپا و آفریقا اهمیت بسزایی داشتند. اولین، دام دای ورسس، صادر شده در ۱۸ ژوئن ۱۴۵۲، ۹ سال پس از به بردگی کشیدن اولین آفریقایی توسط **Tristão و Gonçalves**. فتوای پاپ دام دای ورسس به پادشاه پرتقال این حق را میداد که «حمله کند، فتح کند و کلیه مسلمانان، مشرکان و دیگر کافران و دشمنان مسیحیت را مورد ظلم و ستم خود قرار دهد، اموال و سرزمین آنان را مصادره نماید، آنان را به بردگی ابدی محکوم و اموال و سرزمین آنانرا به پادشاه پرتقال منتقل و در اختیار جانشین وی قرار دهد». روشنتر از این نمیتوان سخن گفت.

با همین دلیل خوب این سوال مطرح میشود که چرا واتیکان و بالاترین مرجع کلیسای مسیحیت یکچنین قدرتی را به کشوری نسبتا عقب مانده از نظر فرهنگی و اقتصادی، پرتقال آزمان، اعطاء نمود. توضیح اینست، بنا بر اعتقاد من طلا. هدف پاپ به چنگ آوردن آن منافع عظیم بود، که میتوان با خواندن متن، آنجایی خود را بر روی «اموال، سرزمین و بردگی ابدی» متمرکز مینماید، بدان پی برد. حتی فتاوی زیر نیز با همان اهداف ادامه پیدا میکنند.

فتوای پاپ رومانس پونتیفکس، از ۸ ژانویه ۱۴۵۵، شرح تاریخی و ستایش از دولت تجاوزگر پرتقال است. در این فتوا انحصار حمل و نقل دریایی، تجارت و ماهیگیری در آفریقا، و برای همیشه فتوحات در جنوب **Kap Bojador** تا هندوستان، به پرتقال داده میشود. این انحصار که پادشاهان پرتقال در آزمان صاحب آن شدند امتیاز عظیمی بود، هر دو بخاطر وسعت مناطق و اینکه خود ممنوعیتی بود برای دیگر کشورها که در جهت آمدن به آفریقا تلاش مینمودند. یکبار دیگر، یکچنین اقدامی از جانب پاپ طرح سوال دیگری را مشروع میسازد. به عبارت دیگر، پاپ در ازای آن چه چیزی دریافت نمود؟

در سومین فتوای پاپ، اینترکاتارا، از ۱۳ مارس ۱۴۵۶، پاپ کالیستو سوم همان انحصاری را پیشنهاد نمود که پادشاه پرتقال توسط رومانس پونتیفکس دریافت نموده بود.

علاوه بر این فتوای پاپ نشان افتخار مسیح را نیز ارائه داد، که بالاترین رئیس او هنری دریانورد بود، حق انحصاری به شفای روح، و معاملات مالی مرتبط با مناطق فتح شده و کلیه فتوحات آینده «از Kap Bojador و تا هندوستان».

در اروپای آنزمان فتاوی پاپ دارای اهمیت بسیاری بودند. آنها اقتدار بزرگ اخلاقی پاپ را، مستقیماً گرفته شده از خدا، که نفوذ فراوانی بر روی اخلاق و ارزشهای مردم داشتند، محقق مینمودند. در مورد مسائل اقتصادی، میتوان گفت که پاپها اینبار نیز بر روی اسب برنده سرمایه گذاری نموده بودند. در خلال ۵۰ سال اول، تجارت برده از آفریقا به اروپا سه برابر شد.

هنری، دریانورد یا شکارچی برده؟

هنری - ۵ دریانورد در سال ۱۴۶۰ درگذشت. شخصیت تاریخی وی، بخوبی شناخته شده در کتابهای تاریخی، اغلب بعنوان نوعی دورانیدیش، یک کاشف تشریح میشود. شاهزاده هنری یقیناً یک دورانیدیش بود، اما اندیشه های او با قدرت پول سر و کار داشت.

او از همان دوران جوانی زندگی خود را بعنوان فاتح از طریق انجام چندین لشکرکشی به مراکش و جزایر قناری آغاز نمود. بیرون آوردن جبل الطارق از چنگ پادشاه اسپانیا نیز یکی از اهداف وی بود. بنا بر ادعای کتب تاریخی بزرگترین دلیل هنری تمایل او به انتشار مسیحیت بود. اما توجه داشته باشید که جبل الطارق و جزایر قناری اسپانیایی بودند و در نتیجه مانند پرتقال به یک میزان مسیحی، پس هدف نه «مسیحیت»، بلکه فقط غارت بود.

یک مأموریت شناخته شده، فراموش شده توسط بسیاری، بطرف طنجه در مراکش، ۱۴۳۷ نشان دهنده شخصیت واقعی این شاهزاده است. یک ارتش پرتغالی، تحت فرمان مستقیم هنری دریانورد در ساحل مراکش در نزدیکی طنجه با هدف فتح شهر به خشکی وارد شد. پس از زد و خوردهای شدید با سربازان مراکشی ارتش پرتغال شکست خورد و بدون داشتن امکان بازگشت به کشتیهایشان به محاصره درآمد.

پایان کار هنری و تعداد دیگری از اشراف بسیار خوب، عنقریب بود. مراکشیها آزادی آنان را وعده دادند به این شرط که پرتغالیها شهر سنوتا را، که چند سال قبل به تصرف خود در آورده بودند، به مراکش باز پس میدادند. پرتغالیها بعنوان وثیقه فرمانده هنری را بعنوان اسیر باقی میگذارند. این پیشنهادی بود که پرتغالیها به قبول آن ناگزیر بودند. جایگزین خطر نابودی بود.



اما در زندان نشستن قصد هنریک نبود. با صحبت در مورد بهترین آرزوها برای امپراطوری و وعده در مورد آزادی زود هنگام، هنری برادر جوانتر خود فرناندو را، که تحت فرمان او قرار داشت، به ماندن بجای خود بعنوان اسیر متقاعد نمود. فرناندو جوان آخرین روزهای زندگی خود را در زندان فز گذارند. او از آنجا درخواستهایی را برای هنری فرستاد اما پاسخی دریافت ننمود.

هنری دریانورد افکار دیگری در سر داشت. آرزوی وی ارسال افرادی بود از راه دریا به آفریقای شمالی برای ایجاد تماس مستقیم با قاره ی بزرگ که در موردش شنیده بود، اینکه سروری خود را بر روی معادن طلا اعمال نماید و رهبری تجارت برده از آفریقای شمالی به اروپا را بدست گیرد. دیدگاههای هنری دریانورد دیدگاههایی بودند در مورد طلا و برده. یقینا بجای دریانورد شکارچی برده – و طلا میتوانست نام بهتری برای او باشد. با در نظر گرفتن کلیه عوامل، علاقه هنری به دریانوردی در مقایسه با شکار برده و مبارزه برای معادن طلا در آفریقا، محصولی جانبی بود.

جوامع برده در آفریقا

در خلال نیمه دوم دهه ۱۴۰۰ کسب و کار پرتغالیها با برده گان آفریقایی در اروپا به تجارت بسیار پر رونقی مبدل شد. شکار انسان در اولین سال خود نشان داده بود که تجارتي باشد خطرناک با تعداد زیادی قربانی در جنگ و بیماریها در میان شکارچیان برده ی پرتغالی. (یکی از اولین شکارچیان انسان، نونو تریستاو که در سطور فوق نام او رفت، در سال ۱۴۴۶ همراه با ۱۸ تن دیگر در کنار رودخانه گامبیا در جریان چهارمین تجارت غارتگرانه کشته شده بود).

برای موفقیت تجاری شیوه آسانتری مطالبه میشد. پرتقالیها در مناطق ساحلی با پادشاهان و صاحبان قدرت تماس گرفتند و بتدریج شرکای تجاری پیدا کردند که در ازای پارچه و اسب بفروش طلا، پوست بز کوهی و حتی برده تمایل داشتند.

«تجارت با برده گان تجار تیسست برای پادشاهان، مردان ثروتمند و تاجران موفق» توسط یکی از شرکت کننده گان در تجارت شرایط بدرستی اینچنین توصیف شد. اینکه آفریقاییها، آفریقاییهای دیگر را به افراد بیگانه از بخشهای دیگر جهان میفروختند توهین آمیز است. اما جهت درک این مسئله شناخت عمیقتر از سیستم اجتماعی آفریقا در دهه ۱۴۰۰ از اهمیت بسزایی برخوردار است.

مردم در اروپا و آفریقا هنگام برقراری اولین تماس میان پرتقالیها و پس از آنها اروپاییهای دیگر با آفریقاییها از طریق دریا، تحت سیستم بسیار مشابه ای زندگی میکردند اما تفاوتهای بزرگی نیز وجود داشت. فنودالیسم در اروپا به نظم اجتماعی حاکم بر آفریقا، که معمولاً بعنوان «فنودالیسم آفریقایی» از آن یاد میشود، شباهت نداشت.

برده گان تحت سیستم برده داری در اروپا از داشتن حقوق انسانی و اموال محروم بودند. برده داری با گذار به فنودالیسم تدریجاً به سرواژ و ارباب و رعیتی مبدل شد، سیستمی وحشتناک برای کارگران که صدها سال ادامه یافت و تا حد زیادی نزدیک به برده داری بود. (تا اواخر ۱۷۷۵ کاترین دوم سرواژ را در روسیه تشدید و به مالکان زمین حق فروش دهقانانشان بعنوان برده داده شد).

در آفریقا «فنودالیسم» معنای دیگری داشت. ساختار برابر قبیلله ای با گذشت زمان جای خود را به سیستمی داد که در آن دولتهای رشد کرده ی قویتر، اقوام ضعیف دیگر را تحت ستم قرار میدادند. این امر یک سرواژ یا یک واسال را برای شکست خورده گان به همراه آورد، که بسیاری از مورخان بطور کلی به «بردگی خانگی» خواندن-ه آن تمایل دارند.

شرایط زندگی این برده گان آفریقایی تا حد زیادی، وابسته به زمان و مکان، میتواند متفاوت باشد اما با اینحال توضیح یک الگوی واقعی هنوز هم، بدون تخطی از واقعیت، ممکن است. برده گان در آفریقا بطور معمول قطعه زمینی، بدون داشتن اجازه ترک آن، دریافت مینمودند. آنها بمنظور کسب آزادی عمل بیشتر، با محصولات و خدمات خود به تن در دادن به بردگی ناگزیر بودند.

بخشی به کشاورز و بخشی به صنعتگر مبدل میشدند، و با گذشت زمان تفاوت میان این برده گان و مردان آزاد در نزد مردم پیروز کاهش میافت. یک برده آفریقایی بعنوان عضوی از خانواده ارباب پذیرفته، میتواند صاحب اموال و حتی وارث اموال ارباب خود نیز باشد.

مثالهایی در مورد برده گانی که به تاجرانی موفق، ثروتمند و برده دار مبدل شدند، افراد مهمی در جامعه و حتی انتخاب شده بعنوان پادشاه، وجود دارد. این تذکر جهت درک وضعیت برده گان و امکانات جامعه آفریقا ارائه شد. البته در زندگی یک برده همه چیز لذتبخش نبود. او، برای مثال، ممکن بود که بخاطر روز بخصوصی بعنوان هدیه داده و یا بمنظور تحقق نیازهای اقتصادی ارباب فروخته شود.

در این رابطه مهمترین مسئله، پس از آمدن اروپاییها در دهه ۱۴۰۰ به آفریقا، درک وضعیت بردگان آفریقایی و مقایسه آن از بسیاری جهات با سیستم ارباب و رعیتی حاکم بر اروپا که در آنزمان بر تعداد زیادی از زنان و مردان حکومت مینمود است. وضعیت برده گان آفریقایی در آنزمان هیچ وجه مشترکی با برده داری بعدی اروپاییها، در مورد نیاز به نیروی کار ارزان در مستعمرات آمریکایی، زمانیکه با انسانها در کشتیهای حامل برده، در زمینهای کشاورزی و معادن همانند گله احشام رفتار میشد، نداشت.

باتوجه به این پیشینه میتوان به شیوه اندیشیدن برده دار آفریقایی، هنگامیکه همزمان با طلا، عاج و پوست حیوانات برده گان را نیز به اروپاییها میفروخت، آگاهی یافت. برای برده دار آفریقایی فروش برده به تاجران آفریقایی عجیبتر از فروش آنان به تاجران اروپایی نبود. او از وضعیت برده گان در کشور جدید اطلاعی نداشت و تصور مینمود که اوضاع و احوال آنجا تقریباً مشابه آفریقا باشد.

برای او بسادگی اینچنین بود که برده گان به املاک ارباب جدید منتقل و در آنجا به زندگی عادی خود ادامه میدادند، کاری را که در آن مهارت داشتند انجام و در تلاش برای دستیابی به آزادی نهایی از نردبان ترقی جامعه صعود مینمودند.

در حقیقت حدسیات برده فروش آفریقایی چندان هم بدور از واقعیات نبود. در آنزمان، در نیمه دوم دهه ۱۴۰۰، با برده گان در اروپا با همان شیوه آفریقا برخورد میشد. برده موجودی بطور کامل بدون حقوق نبود بلکه در سیستمی با تعهدات متقابل، میان برده گان و جامعه برده داری، دارای جایگاهی معینی بود.

با اینحال باید بمنظور درک توسعه مناسبات میان اروپا و آفریقا بر روی برخی از حقایق مهم و تعیین کننده تاکید ورزید. پادشاهان یا رئوسای قبایل آفریقایی که به اروپا برده میفروختند به پیش بینی گستره این اولین، و تقریباً بسیار محدود، تجارت برده در آینده، که ثبات جامعه را در کشورشان به لرزه درمیآورد، قادر نبودند.

برایشان اینکه این بی ثباتی در آینده سبب ساز شرایطی میشد که اروپاییان را نیرومندتر از آنان میساخت قابل پیش بینی نبود. فعالتر بودن اروپاییان در جستجو و تجارت برده و قویتر

بودن آنان از جمله بدلیل برتریت بی چون چرای نظامی، همواره میتوانست دربردارنده بزرگترین منافع و مزایا برای آنان باشد.

لازم به ذکر است که طی این سالها تجارت برده تنها بخشی از معاملات میان آفریقا و اروپا را تشکیل میداد، اگر چه برای پرتقال و بعدها همچنین برای اسپانیا تجارت برده معرف بزرگترین بخش معاملات بود.

توسعه تجارت برده

تجارت برده در خلال نیمه دوم دهه ۱۴۰۰، بطور عمده برطرف نمودن نیاز مصارف بازار داخلی در میان ثروتمندان پرتغالی و اسپانیایی و صادرات محدود به ایتالیا و فرانسه را مد نظر داشت. این بازار بزرگ نبود و به کاهش سرعت تمایل نشان میداد. برای مثال در آغاز دهه ۱۵۰۰ دو تن از فرمانروایان بزرگ آنزمان، انگلیس و فرانسه، عمدتاً تجارت برده نمیکردند، اما معاملات کالاهایی مانند عاج، فلفل و طلا را با آفریقا توسعه دادند

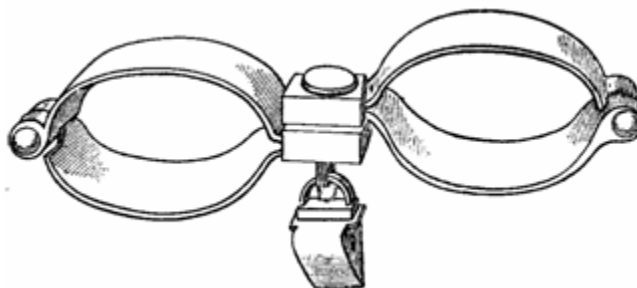
تا نیمه دهه ۱۵۰۰ تجارت برده در مورد چند ده هزار برده ی آفریقایی بود که با کشتی به کشورهای در اروپا برده شدند و این عمل میتوانست بعنوان رویدادی در خور نکوهش اما محدود به یک دوره خاص در تاریخ ثبت گردد.

همانطور که گفته شد تجارت با ارزشتر دیگری در حال توسعه و از نظر اهمیت در حال غلبه بود. با اینحال چنین نشد. سفر کلمب به جزایر آنتیل، ۱۹۴۲، و پدرو آلوارز کابرنالز/پرتغالی به برزیل، ۱۵۰۰ همه چیز را تغییر داد.

پس از این تاریخ کشتیهای پرتغالی و اسپانیایی هر چه بیشتر بسمت غرب، بسوی قاره به تازگی کشف شده آمریکا، حرکت نمودند. آنها با شمار فراوانی از سربازان مسلح، جنگ و حيله گری، کارائیب و مناطق بزرگی را در آمریکای جنوبی به تدریج به تصرف خود درآوردند. جمعیت این مناطق را به بردگی کشیده و به کار کردن در معادن و مزارع شکر ناگزیر نمودند. فاتحان در تلاش خود بدنبال ثروت، سرخپوستانی را که به برده مبدل نموده بودند ظالمانه مورد بهره برداری قرار میدادند.

جمعیت سرخ پوست در خلال این برده داری نابود شدند. در برخی مناطق، بصورتی کامل از میان رفتند. در ۲۷ اکتبر ۱۴۹۲ کریستف کلمب در کوبا پیاده شد، طی کمتر از ۵۰ سال بیش از صد هزار سرخ پوست ناپدید شدند. در اینجا تشریح وضعیت وحشتناک سرخ پوستان آمریکایی در این بهره برداری استعماری امکانپذیر نیست.

این امر مستلزم نگارش مقاله تخصیص داده شده ی ویژه ای است که در سطحی گسترده و شیوه ای عادلانه به بیان این رویداد دلخراش بپردازد. من در اینجا تنها ناگزیرم که بصورتی خلاصه بر روی این واقعیت وحشتناک در آمریکا تاکید و در ادامه به تشریح تجارت برده از اروپا به آفریقا ادامه بدهم.



دستبند

تقاضای نیروی کار، که در مستعمرات جدید در آمریکا جای سرخپوستان قتلعام شده را می‌گرفت، با سرعتی بی سابقه آغاز شد. توسط فاتحان صدور برده از اسپانیا، پرتغال و آفریقای شمالی آغاز شد. این برده گان هر دو، سفید و سیاه و بسیاری از آنان مسیحی بودند.

شاید دانستن این مسئله که صدور برده گان مسیحی تا پایان دهه ۱۶۰۰ ادامه یافت جالب باشد. سندی از ۱۹۶۲ وجود دارد که بر اساس آن خانواده سلطنتی اسپانیا (آنهایی که از جانب پاپ لقب پادشاهی کاتولیکها را دریافت نموده بودند) اجازه صدور زنان سفید پوست را از اسپانیا به مکزیک صادر نمود، آنها در آنجا در عشرتکده های ثروتمندان جای داده شدند.

۱۵۱۵ اولین محموله کشتی شکر کشت شده توسط برده گان آفریقایی در کارائیب توسط اسپانیا دریافت شد. این برده گان در آفریقا به اسارت گرفته، به اسپانیا آورده و از آنجا به مزارع کشاورزی در کارائیب فروخته شده بودند. اما کمبود نیروی کار که کشتار سرخپوستان، معادن و مزارع جدید سبب ساز آن گشته بود، راه حل دیگری را، گسترده تر از آوردن برده از اروپا، مطالبه مینمود.

در آغاز پرتقالیها و اسپانیاییها به آوردن برده گان آفریقایی تمایلی نداشتند چرا که سبب ساز آشوب شده و در کشتیهای حامل برده و در کارائیب حمام خون بپا نموده بود. اما روند وقایع بدان سوی توسعه یافت. اسپانیاییها و پرتقالیها از نظر اقتصادی کاملاً وابسته به تجارت برده بودند و سود پول سرمایه گذاری شده را مطالبه مینمودند. همزمان تنها آفریقا میتوانست پاسخگوی نیاز بیشمار نیروی کار برده در مزارع و معادن باشد.

در سال ۱۵۱۸ اولین محموله کشتی با برده گان، مستقیماً از آفریقا به کارائیب رفت. با این رویداد، هنگامیکه خانواده های سلطنتی در اروپا بمنظور صدور برده به کنیها در قاره آمریکا مجوز خرید آنها را از برخی از مناطق آفریقا به تاجران برده فروختند، عصر جدیدی رقم خورد.

میلیونها و میلیونها انسان شکار، به اسارت گرفته و بعنوان برده فروخته شدند. آنها از هیچ حقوقی برخوردار نبودند، با آنها بدتر از حیوانات رفتار میشد و میلیونها تن از آنان جانسپردند. خانواده های سلطنتی اروپایی، کلیسای مسیحی و اشراف دیگر با بکارگیری این شیوه نفرت انگیز صاحب ثروت های عظیمی شدند. تجارت برده به آمریکا توسط پرتغال و اسپانیا آغاز شد. اما این کشورها توسط انگلیس، فرانسه، هلند، پروس، دانمارک، سوئد و بعدها دو کشور جدید در قاره آمریکا، برزیل و آمریکا، همراهی شدند.

مناسبات میان این کشورها در ساحل آفریقا تقریباً مشابه شرایط جنگی بود، همگی آنها در جهت کسب تمام طعمه، بدون داشتن تمایل به تقسیم آن با کسی، تلاش مینمودند. جنگ ابتدا میان پرتغال و اسپانیا آغاز شد. خانواده سلطنتی پرتغال انحصار تمام معاملات در ساحل آفریقا را بدست آورده بود! خانواده سلطنتی اسپانیا با قبول این خطر که مورد تکفیر پاپ قرار گرفته و به جهنم فرستاده شود کشتیهای خود در ساحل آفریقا جلوتر و جلوتر فرستاد.

پادشاه پرتغال، جان دوم، کاملاً مراقب اوضاع بود. بفرمان وی ناخدایانش در آفریقا در صورت برخورد با «کشتیهای حامل اسپانیاییها یا کشور دیگری فقط به گرفتن اسیر اکتفا نکنند، بلکه آنان را بدلیل انتخاب انجام کاری ممنوع و بخاطر دادن هشدار به دیگران، بعنوان مجازات به دریا پرتاب کنند». اما حفظ انحصار کسب و کاری چنین سودآور آنچنان آسان نبود. چندان طول نکشید که تعداد زیادی از کشتیهای اسپانیایی و کشورهای دیگر در ساحل آفریقا ازدحام نمودند.

یکی از مشهورترین قاچاقچیان برده که نامش در تاریخ ثبت شد جان هاوکینز/انگلیسی بود. او، تامین مالی شده توسط تجار لندن، در سال ۱۵۶۲ سه کشتی تهیه کرد و بهمراه ۱۰۰ نفر خدمه از انگلیس به سواحل گینه رفت و پس از مدتی از طریق جنگ و غارت در کنار ساحل ۳۰۰ نفر را به اسارت گرفت. جان هاوکینز پس از آن بسوی جزایر کارائیب حرکت کرد و اسرا را بعنوان برده فروخت و بجای آن کالا، برای فروش در انگلستان، خرید.

در آغاز پادشاهی انگلیس به کسب اطلاع از ماجراجوییهای هاوکینز تمایلی نداشت و از انجام تجارت برده امتناع ورزید. اما ملکه الیزابت اول با دیدن حساب سود و زیان وی پس از اولین سفرش تغییر نظر داد و سرمایه گذاری در شکار برده ی هاوکینز را آغاز نمود.

هاوکینز برای انجام ماموریت دوم خود در آفریقا از ملکه الیزابت اول کشتی ویژه‌ی حمل برده «عیسی مسیح»! را دریافت نمود. او بعدها بخاطر خدمات خود برای انگلیس مورد ستایش قرار گرفت و لقب شوالیه را دریافت و خودش سپری را با نقش برده سیاه پوستی با دستبند بر روی آن انتخاب کرد!

میان ۱۵۰۰ و ۱۶۰۰ گسترش تجارت برده با سرعت هر چه بیشتر ادامه یافت. انحصار پرتقال هنگامیکه از میان رفت که کشور میان ۱۵۸۰ و ۱۶۴۰ فاقد پادشاه شد و پادشاه اسپانیا، نزدیکترین وارث، به تاج و تخت پرتقال دست یافت. تا ۱۶۴۰، که شورش در لیسبون آغاز و پادشاه جدیدی در پرتقال بر سر کار آمد، کشور همانند استانی از اسپانیا و مغلوب بعنوان یک قدرت دریایی باقی ماند.



سر جان هاوکینز

از آغاز دهه ۱۶۰۰ کشورهای بسیار دیگری هدایت بخش بزرگی از تجارت برده را بدست گرفتند، امری که در آنزمان بزرگترین معامله بر روی تمام دریاها بود. شرایط جنگی میان این کشورها بر روی اقیانوس رابطه‌ای بود عادی. طمعکاری و حسادت بخاطر سود حاصله از تجارت برده مرزی نمیشناخت.

با گذشت زمان قدرت دریایی انگلیس افزایش یافت. کشور، بعنوان تاجر برده در مقام دوم، بمنظور بدست آوردن طلا و نقره از تجارت برده و مستعمرات در آمریکا به تهیه کالا جهت ارائه به اسپانیا و پرتقال ناگزیر گشته بود. این صنعتی شدن را تحمیل نمود، امری که طی زمانی دراز انگلیس را به یکی از نیرومندترین قدرتها در اروپا مبدل کرد.

تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه کسی رهبری تجارت با آفریقا را، در آنزمان تنها از طریق برده‌گان، بدست می‌گرفت با جنگ بر سر جانشینی پادشاهی اسپانیا، ۱۷۰۲-۱۷۱۴، پس از مرگ کارلوس دوم رخ داد. امپراطوری اسپانیا در آنزمان بزرگترین فرمانروایی جهان، با متصرفات در هلند، ایتالیا، آمریکا، آفریقا و آسیا، بود. با ارزشترین در این امپراطوری

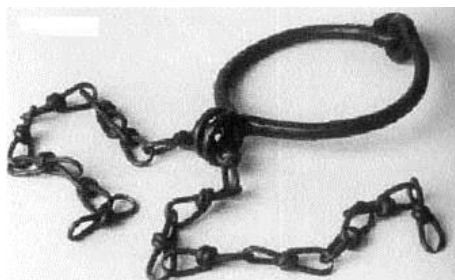
«assiento» آسی ینتو بود، قراردادی که به صاحبش حق تجارت برده به متصرفات آمریکایی اسپانیا را بصورتی کامل ارائه میداد. مبالغ هنگفت از آنجا میامدند. دوک فرانسوی، فیلیپ آنژو، انتخاب شده توسط کارلوس دوم، با دریافت حمایت از پدر بزرگش پادشاه فرانسه لودویگ چهاردهم، پادشاه فیلیپ پنجم از اسپانیا شد. پس از تاجگذاری فیلیپ پنجم حقوق آسی ینتو را به لودویگ چهاردهم، که او مطالبه نموده بود، داد.

خانواده سلطنتی انگلیس خود را فریب خورده احساس نمود و جنگ بزرگ یک واقعیت بود. آنها، طی ۱۲ سال، در اروپا و در هر جایی که با یکدیگر مواجه شدند، یکدیگر را قتلعام نمودند. در آوریل ۱۷۱۳ اولین قرارداد صلح با معاهده ی «صلح در اوترخت» میان اسپانیا و انگلیس و متحدانش بدست آمد. امر تعیین کننده برای امضای این قرارداد صلح، معاهده تجارت برده، معاهده آسی ینتو بود، که یک ماه قبل از آن میان انگلیس و اسپانیا به امضاء رسیده بود، که بر اساس آن انحصار صدور برده از آفریقا به مناطق اسپانیایی زبان آمریکا به خانواده سلطنتی انگلیس اعطاء میشد.

۵۰ میلیون نفر از آفریقا ناپدید شدند

شمار افراد ناپدید شده از آفریقا بدلیل تجارت برده میان ۱۴۰۰ و ۱۹۰۰ چه میزان بود؟ این سوال موضوع بسیاری از مطالعات بوده است اما به آن نمیتوان به صراحت پاسخ داد. آمار دقیقی، فقط ارزیابیهای بنا شده بر روی اطلاعات ناقص، هرگز وجود نداشته است. ارقام موجود بویژه بدلیل قاچاق گسترده نادرست میشوند. تجارت برده توسط خانواده های سلطنتی اروپا و کلیسا که از طریق مدیریت آن ارتزاق مینمودند مشمول مالیات شدیدی میشد. تاجران برده در جهت دور زدن این گمرکیها همواره تلاش مینمودند.

بهمین دلیل پرداخت رشوه به کارمندان گمرک توسط تاجران برده در بازار برده امری بود بسیار عادی. تاجران برده با استفاده از علانم تجاری کمپانیهای مختلف برده، برده گان را علامت گذاری و با استفاده از این روش بدون پرداخت مالیات یا هزینه گمرکی، از گمرک عبور مینمودند. تخمین زده میشود که قاچاق زندانیان یک سوم محموله را شامل میشد.



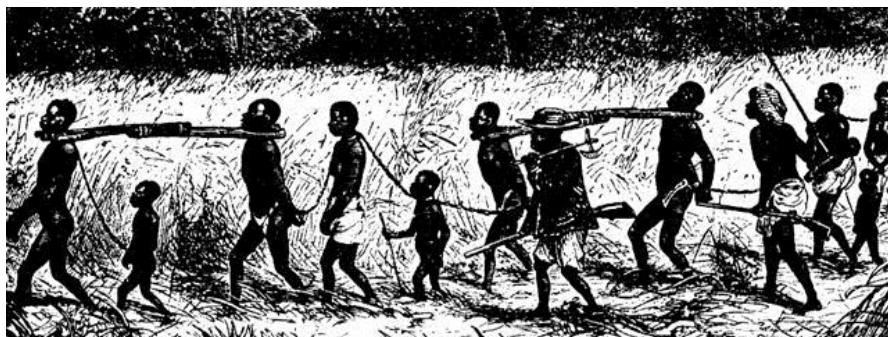
غلاده گردن

اما آنها در مجموع چه تعدادی بودند؟ در میان افرادی که وقت خود را صرف مطالعه تاریخ قاره آفریقا نموده اند، رقم ۱۵ میلیون بعنوان حداقلی مطلق و ۵۰ میلیون بعنوان به احتمال زیاد، رقمیست مورد قبول واقع شده از شمار برده گانی که زنده به آمریکا آمدند. (تنها در کوبا طی پنجاه سال، میان ۱۷۹۱ و ۱۸۴۰، یک میلیون برده در ساحل پیاده شدند!).

دستکم ۵۰ میلیون برده

اما این ارزیابیها از شمار برده گان زنده به آمریکا آمده، شمار برده گان به کشتی برده شده را شامل نمیشوند. بسیاری از آنان در جریان سفر، کمترین مقدار تخمین زده شده ۲۰ درصد، کشته شدند. گاهی ممکن بود که این رقم بالاتر باشد. به این ارقام غم انگیز باید انسانهایی را اضافه نمود که در جریان حمله و جنگ در شکار برده، که در خلال صدها سال بخش بزرگی از قاره آفریقا را شامل شد، کشته شدند.

نتیجه گرفته میشود که تجارت برده، کمترین مقدار تخمین زده شده، باید به قیمت جان ۵۰ میلیون (برخی محققان ۱۰۰ میلیون اعلام نموده اند) تمام شده باشد، که هنگام انجام این تحقیقات معادل است با یک چهارم از جمعیت آفریقای سیاه در میانه دهه ۱۹۰۰.



تولد نظام صنعتی از دل تجارت برده

نابودی ساختار جامعه آفریقا توسط تجارت برده

در اواسط دهه ۱۶۰۰ مستعمرات اروپایی در قاره-ی جدیدا کشف شده ی آمریکا توسعه ای جدید و بسیار گسترده را تجربه نمودند. شمار زیادی از برده گان آفریقایی بمنظور کار در معادن طلا و نقره و مزارع شکر، تنباکو و پنبه، غیرو و غیرو، به آنجا آورده شدند.

بدلیل بهره برداری وحشیانه از توان کاری برده گان، با مرگ و میر شمار فراوانی از آنان بعنوان نتیجه، بصورتی مداوم به وجود برده گان جدید نیاز بود. برای مثال شمار قربانیان

در مستعمره هلندی، سورینام، در کارائیب، چنان عظیم بود که تمام جمعیت سالم برده، حدود ۵۰۰۰۰ نفر، هر ۲۰ سال یکبار، کاملاً نابود شده بودند!

همراه با افزایش تقاضا برای دریافت برده در آمریکا، شکار انسان توسط تاجران برده در قاره آفریقا نیز افزایش یافت. تاجران اروپایی برده گان را به سه روش مختلف: دزدی دریایی، پیمانهای جنگی و همکاریهای مسالمت آمیز تهیه مینمودند.

دزدی دریایی از غارت و جنگ، که شکارچیان برده پایگاه خود را در قایقها داشتند، تشکیل میشد، اما بسرعت به مشارکت در جنگ مبدل شد. در این حالت اروپاییها بمنظور حمایت از یک پادشاه آفریقایی در مقابل رقبایش با گروههای مسلح سرباز به ساحل میرفتند. تاجران برده ی اروپایی بعنوان یک قاعده اجازه میافتند که اسرا در میان شکست خورده گان را، که بعنوان برده به آمریکا برده میشدند، بعنوان غنیمت جنگی بخرند.

گفته میشود که جان هاوکینز انگلیسی اولین شریک تاجر برده بوده باشد. در جریان اولین سفرش، پس از سپری نمودن مدت زمانی در سواحل گینه و به اسارت گرفتن ۱۵۰ زندانی، حادثه ای رخ داد که آینده تجارت انسان را رقم زد. در ساحل سیرالئون، رئیس قبیله ای که در جنگ بر علیه دیگر پادشاهان منطقه به حمایت هاوکینز نیاز داشت با او تماس گرفت.

هاوکینز بعنوان دستمزد صاحب تمام افرادی میشد که در جنگ به اسارت گرفته میشدند. او با ۳۰۰ سرباز انگلیسی و همراه با رئیس و افراد وی به نبرد دشمنان رئیس قبیله رفت. جنایات و تخریبهایی که افراد هاوکینز با آتش سلاحهای خود در آن مشارکت نمودند غیر قابل توصیف اند. اما همه چیز به نفع هاوکینز تمام شد. او ۳۰۰ زندانی را، که با فروش و سود بزرگی در کارائیب بپایان رسید، با خود برد.

اروپاییها با گذشت زمان آموختند که بمنظور بدست آوردن برده گان بیشتر از عداوت میان اقوام مختلف در جهت ایجاد شرایط جنگی بهره برداری نمایند. در این موارد اروپاییها برای مثال یک طرف را بمنظور بدست آوردن حق خرید برده در میان اسرا مسلح مینمودند. با این روش، و اغوا شده توسط کالاهای اروپایی که توسط تاجران برده پرداخت میشدند، برخی از پادشاهان آفریقایی سرانجام در تجارت برده اروپاییها شریک شدند.

اما این مشارکت پادشاهان آفریقایی را در اغلب موارد به تاجر برده وابسته نمود. برای این پادشاهان جهت بدست آوردن کالاهایی که تاجران برده اروپایی ارائه مینمودند تنها یک راه وجود داشت و آن تحویل برده گان بیشتر بود. شکار برده به مناطق بزرگتری گسترش و هر چه بیشتر و بیشتر به قلب قاره نفوذ نمود.

تجار برده اروپا در آغاز عمدتاً با اسبها، کالاهای مسی و پارچه میپرداختند، اما سرانجام و تقریباً به سلاح گرم و الکل روی آوردند. برای قبایلی که در آفریقا مایل به حفظ آزادی خود بودند سلاح گرم، تفنگ فیتله ای، به ضرورتی مطلق مبدل شد. بدون سلاح گرم، که در ازای برده دریافت میشد، امپراطوریهای نیرومند برای ملتهایی از جهات دیگر ضعیفتر در شکار برده، طعمه آسانی شدند.

سرانجام روند توسعه وقایع بخش عمده ای از مردم قاره آفریقا را به فراهم آوردن سلاح ناگزیر نمود. در خلال صدها سال، از ابتدای دهه ۱۸۰۰، عدم امنیت و ثبات گسترده ای بخش بزرگی از آفریقا را در بر گرفت. تقریباً در همه جا خطر ربوده و فروخته شدن به تجار برده اروپایی قریب الوقوع بود. ساختار جامعه فرو ریخت و به نابودی کشیده شد، انسانها تحقیر شدند و توسط مدیریت ظالمانه مورد تعرض قرار گرفتند. این امر از جمله در جریان توسعه هنر، از اشکال بسیار پیچیده در دهه ۱۴۰۰ تا توصیفات شدیدتر تا پایان دهه ۱۸۰۰، قابل رویت است.

در بسیاری از نقاط آفریقا و امپراطوریهای کهن توسعه اجتماعی باز ایستاد و فرهنگها به نابودی کشیده شدند. قدرت سنتی پادشاهان، شدیداً محدود شده توسط سیستمی از وزرای کابینه و سلسله مراتب، به فرایندی ظالمانه و نامحدود مبدل شد. این امر به نابود نمودن مخالفان سیاسی و شورشیان از طریق فروش به تاجران برده منجر شد. عدم امنیت در جامعه تا حداقل کاهش یافت، در مناطق بزرگ کشاورزی به نابودی کشیده شد، بله، کدام کشاورز زمینی را میخواهد که نمیداند میتواند آنرا درو کند؟

تجارت انسان

تجارت برده شکاری بود وحشتناک و خشن که تا عمق آفریقا گسترش یافت. انسانها ربوده و به ساحل، بازارها و قایقهای برده هدایت میشدند. این میتوانست به معنای چندین هفته و یا ماه پیاده روی همراه با کمبود غذا و آب باشد. زندانیان ابتدا از غرب آفریقا میآمدند، از سنگال در شمال تا آنگولا در جنوب. در خلال دهه ۱۸۰۰ از شرق آفریقا نیز تعداد زیادی برده آمدند.

اسرا بمحض ورود به بازار برده در اماکنی امن و یا زندانها به بند کشیده میشدند و تا هنگام به توافق رسیدن سران قبایل و اروپاییها در مورد قیمت یک *pièce de Inde* (بهای یک فرد طبیعی نیرومند، سالم ۲۰ ساله) به ماندن در آنجا ناگزیر میگشتند. بطور معمول دو فرد ۳۰ ساله، همچنین دو پسر ۱۰ تا ۱۵ ساله یا دو زن، معادل یک *pièce* بودند.

اسرا معمولاً پس از هفته ها راه پیمایی در غل و زنجیر فرسوده و به این امر باید مسائلی از قبیل مبارزه برای نجات جان خود و اینکه شاید شاهد قتل عام عزیزان و به آتش کشیدن

خانه هایشان توسط شکارچیان برده بودند نیز اضافه شود. بهمین دلیل میزان مرگ و میر در زندانهای بازارهای برده فروشی بسیار بالا بود.

روز فروش اسرا به اروپاییها، مردان، زنان و کودکان کاملا برهنه، به محلی عمومی آورده و در آنجا توسط دکتر کشتی دقیقا مورد معاینه قرار میگرفتند. افرادی که بیش از ۵۰ سال، یا موهای خاکستری، داشتند و یا بدلیلی نشانی از بیماری از خود نشان میدادند، کنار گذاشته میشدند. تنها آنهایی که وضعیت خوبی داشتند خریداری میشدند.



علامت گذاری برده با آهن داغ

نام شرکتهای برده با آهن گذاخته بر روی سینه یا بازوی زندانی خریداری شده حک میشد. علامت کمپانی انگلیسی آفریقا **DY**، **Duke of York**، دوک یورک، نام رسمی پادشاه انگلیس، بود. خانواده سلطنتی پرتغال از صلیب مسیح استفاده میکرد. انجمن برای انتشار انجیل، **The Society for the Propagation of the Gospel**، برده گان خود را با حروف **SPG** علامتگذاری مینمود.

اسرا پس از علامتگذاری در انتظار حمل به کشتیها باقی میماندند. در هر صورت این سفر به یکی از قلعه ها، انبار های برده، که کشورهای اروپایی در امتداد سواحل آفریقا، مستقیما به آمریکا، ساخته بودند ختم میشد. اولین قلعه در سواحل آفریقا **S. Jorge da Mina**، بعدها المینا (منطقه مرکزی [غنا])، قرار داشت. آن توسط پرتغالیها در سال ۱۴۸۱-۱۴۸۹ تقریبا در ۵۰ کیلومتری جنوب کیپ کوست، در حال حاضر غنا، ساخته شد.

پادشاه پرتغال، جان دوم، که به ساخت قلعه تصمیم گرفته بود قایقهایی را همراه با ۵۰۰ سرباز، ۱۰۰ کارگر ساختمانی و کلیه مصالح مورد نیاز ساختمانی ارسال نمود. قلعه با

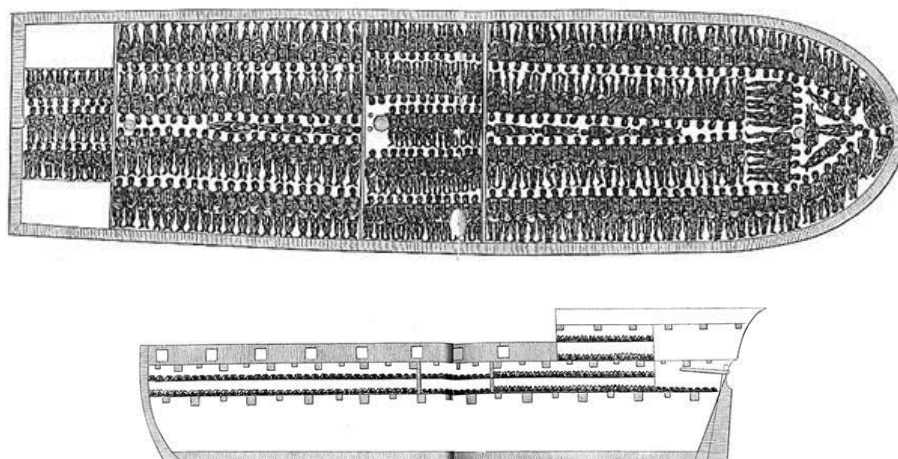
برجهای بلند، دو خندق بزرگ تراشیده شده از سنگ بدور آن و ۴۰۰ توپ مجهز شد. آن بمنظور نگهداری از ۱۰۰۰ برده ساخته شده بود! وضعیت و اندازه آن نشان دهنده حجم پیش بینی شده تجارت برده است. پادشاه جان دوم، از پاپ Xisto IV بخاطر کلیه مسیحیانی که در S. Jorge da Mina جان داده بودند بخشش کامل گناهان دریافت نموده بود.

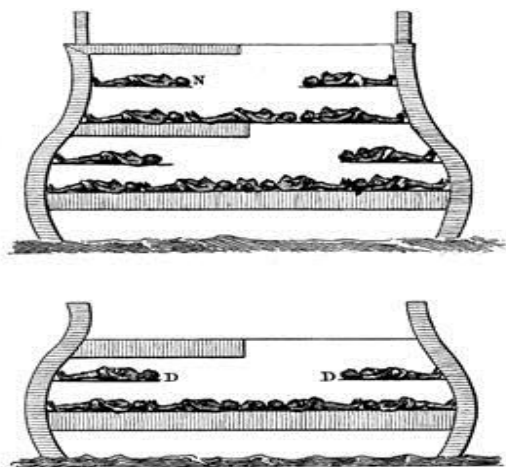
سفر به آمریکا برای آن انسانهای زندانی برابر بود با آمدن به محلی ناشناس. هیچیک از برده گان از عاقبت خود با خبر نبودند و اغلب آنان هرگز دریا را ندیده بودند. زندگی جهمنی در کشتی حامل برده گان غیر قابل توصیف بود. برده گان را غل و زنجیر و در انبار کشتیها محبوس مینمودند، آنان را در فضایی بسیار محدود، نه بیش از اندازه عرض بدن، در هم میفشردند. انبار به طبقاتی به ارتفاع بطور کلی ۸۰ سانتیمتر، اما هرگز نه بیشتر از یک متر، تقسیم شده بود. در آنجا برده گان میخوابیدند و یا جهت نشستن تلاش مینمودند.

در کشتی انگلیسی حامل برده گان، بروکس، ارتفاع طبقات ۷۸ سانتیمتر بود. در این کشتی فضا برای هر برده ی مرد ۱۸۳×۴۰ سانتیمتر، برای زنان ۱۷۵×۴۰ سانتیمتر، برای پسران ۱۵۲×۳۵ سانتیمتر و دختران ۱۳۷×۳۰ سانتیمتر بود. در بسیاری از کشتیهای حامل برده، برده گان با غلاده گردن نیز مورد ضرب و شتم قرار میگرفتند.

هنگامیکه انبار، معمولاً با ۳۰۰-۵۰۰ برده، پر بود کشتی در آنچه که بعنوان گذرگاه میانی معروف شد به آمریکا میرفت. این سفر معمولاً پنج هفته بدرازا میکشید. پنج هفته از گرسنگی و تشنگی. پنج هفته که در خلال آن صدها انسان بر روی محلی که میخوابیدند استفراغ و نیازهای خود را برطرف مینمودند. بوی تعفن در کشتی حامل برده با کیلومترها فاصله به مشام میرسید. برده گان جان داده/بیمار بلافاصله به دریا پرتاب میشدند.

نمودار بارگیری برای کشتی حامل برده بروکس از لیورپول





میزان مرگ و میر در کشتی حامل برده غیر قابل توصیف بود، ۲۰-۳۰ درصد در خلال گذرگاه میانی جان میباختند. برده گان گاهی بر علیه آن سرنوشت وحشتناک سر به شورش برمیداشتند و رخ داد که گاهی کنترل کشتی را بدست گرفتند. تجار برده در اغلب موارد موفق به سرکوب شورش میشدند و آنانرا با براه انداختن حمام خون دیوانه وار تنبیه مینمودند.

مثلث تجارت

پس از تامل برای لحظه ای و اندیشیدن بشمار تقریبی افرادی که بعنوان برده فروخته شدند، میتوان دریافت که در خلال ۱۶۵۰-۱۸۵۰، این مسئله عمدتا باید بخشی از یک فرایند بسیار گسترده باشد. میلیونها نفر در آفریقا در ازای کالاهای اروپایی، اسلحه گرم، پارچه، کالاهای مسی و مشروبات الکلی بعنوان برده خریده و به آمریکا برده شدند. در آنجا به انجام کار رایگان برای صاحبان مزارع شکر و معادن ناگزیر و در قاره آمریکا ثروتهای عظیمی بصورت کالا، شکر، تنباکو، پنبه، نیشکر، طلا، نقره و سنگهای قیمتی، تولید نمودند.

این کالاها به نوبه خود به اروپا آورده و در آنجا سودهای فراوانی را ایجاد نمودند. بخشی از سودهای بدست آمده از این معاملات بر روی کالاهای جدید اروپایی سرمایه گذاری، که به آفریقا جهت خرید برده گان بیشتر حمل شدند. این چرخش تجاری معمولا مثلث تجارت یا دایره تجارت نامیده میشود.

نقش برده گان را در ایجاد این ثروت عظیم نباید فراموش نمود. برده گان افرادی نادان و بطور کلی سیاهانی تنبل، تنها جهت استفاده بعنوان وسیله ای ساده نبودند که برخی از مورخان نژاد پرست خواهان متقاعد نمودن ما به آنند. برده گان در واقع افرادی شاغل، کشاورزان و صنعتگران - ه دزدیده شده، با طیف گسترده ای از مهارتها، بودند.

دانش آنان در بسیاری از حوزه ها، برای موفقیت در معادن و مزارع شکر اساسی و بسیار ضروری بود. آنها بعنوان نجار کارهای ساختمانی، بنا، کشاورز، سنگ کار، آهنگر، نقاش، نجار، سازنده گان طلا و نقره، هنرمند و غیرو کار میکردند و توانایی و دانش کاری را از کشورهای خود بهمراه آورده بودند.

در پشت مثلث تجارت خانواده های سلطنتی و شماری از سرمایه داران دیگر اروپایی قرار داشتند. خانواده های سلطنتی یا مجوز تجارت با برده گان را میفروختند و یا با سرمایه شخصی خود در این تجارت شرکت مینمودند.

شمار دیگری از اعضاء طبقه مرفه، اشراف و بورژوازی شرکتهایی را با اجازه خانواده های سلطنتی ایجاد، مجوزش را خریدند و تجارت برده را آغاز نمودند. بسیاری از آنان مالکان کشتی و کارخانجات کشتی سازی، کارخانجات اسلحه سازی و پارچه در اروپا و صاحبان مزارع شکر - و معادن در آمریکا، بودند

مثلث تجارت معامله ای بسیار پر منفعت بود، معامله ای با یک سود سه برابر. در آمد انگلیس از تجارت در کارائیب، در پایان دهه ۱۷۰۰ چهار برابر بیش از درآمد حاصله از تجارت با همه جهان بود. منافع بدست آمده وسیع بودند و آن تجارت بسرعت توسعه یافت. در خلال دورانی نسبتا کوتاه شمار کشتیهایی فعال بر روی اقیانوسها افزایش یافتند. در بندر لیورپول، ۱۷۱۹، ۱۸۳۷۱ کشتی ثبت شده وجود داشت. ۱۷۹۲ بر شمار کشتیها تا ۲۶۰۳۸۲ افزوده شده بود. این افزایش بدلیل توسعه قابل توجه حمل و نقل کالا در خلال آن ۷۰ سال شدیداً ضروری بود.

بعنوان مثال میتوان به ارقام مربوط به واردات شکر به انگلیس و صدور کالاهای پنبه ای از بریتانیا استناد نمود. در سال ۱۷۲۰ انگلیس نیم میلیون تن شکر وارد کرد. در پایان دهه ۱۷۰۰ واردات سالانه پنج برابر بزرگتر بود. ۱۷۰۱ صادرات کالاهای پنبه ای انگلیس ۲۳۰۰۰ پوند و سال ۱۸۰۰ ارزش صادرات برابر با ۵،۵ میلیون پوند بود.



«مثلث تجارت»

لیورپول با کشتی سازی، منچستر و لانکشاير با توليد پارچه های پنبه ای ارزان قيمت برای خريد برده و بیرمنگام با صدور سلاح فیتله ای به آفریقا رشد کردند. توسعه سریع اقتصادی در مثلث تجارت شرایط را برای انقلاب صنعتی در انگلستان فراهم آورد. نیاز فزاینده به کالاهای مصرفی ارزان منجر به اختراعات در صنعت گرديد، که بنوبه خود منجر به گسترش و تجدید حیات شد. این امر بخصوص در صنعت پارچه بافی، در پایان دهه ۱۷۰۰ نوآوریها و ماشینهای جدید بدنبال هم میامدند، مشاهده میشود.

انقلاب صنعتی با مثلث تجارت زاده شد. با آن طبقه جدیدی متشکل از تجار بزرگ و صاحبان صنایع در راس جامعه ظاهر گشتند. آنها فوق العاده ثروتمند بودند، با پولهای خود اسراف مینمودند و قدرت سیاسی برای خود میخریدند، برای مثال در پارلمان انگلیس، از جایی که میتوانند بر روی معاملات کشور و شرایط تجارت مثلث نفوذ داشته باشند.

اما این ثروت‌های بنیان نهاده شده بر روی مثلث تجارت روی دیگری نیز داشت، یک روی بسیار کثیف. در آفریقا، بجز تمام بدبختیها و تلاشی کشور و فرهنگ که تجارت برده بوجود آورده بود، بخش بزرگی از تولید کالای سنتی و دستی، برای اینکه سرانجام کاهش و بخشا نابود شود، کاملا راکد شد.

یک مثال. تولید پارچه های آفریقایی، شناخته شده بخاطر کیفیت خوبش و اینکه کشورهای اروپایی در واقع قبل از تجارت برده آنها وارد مینمودند، معاملات دیگر را کاملا تحت الشعاع خود قرار داد، راکد و با حمله ور شدن پارچه ارزان از اروپا به کشورهای آفریقایی ناپدید گشتند.

با ادامه سرکوب و افزایش قدرت کشورهای اروپایی وضعیت وخیمتر شد. سلطه گران اروپایی بمنظور حفظ قدرت و بازارهای خود توفقی عمدی را برای تولیدات و توسعه جامعه در آفریقا اعمال نمودند. انتقال تکنیک جدید اروپایی به کشورها در آفریقا کاملا غیرممکن بود، اگر چه این امر از جانب پادشاهان و تجار اروپایی بارها و بارها وعده داده شده و علیرغم اینکه پادشاهان آفریقایی بارها و بارها بخاطر دریافت پزشک، نجار، معلم مدرسه، کشیش، سازنده قایق و موارد دیگری که آنها بمنظور باز نمودن راههای جدید برای آینده آفریقا ضروری میدیدند طلب یاری نموده بودند.

نوزاد مثلث تجارت، صنعت، در اروپا نیز فقر و فاقه بیسابقه ای را ایجاد و زندگی را برای توده های عظیم کارگران به رنجی واقعی مبدل نموده بود. روزهای کاری برای بزرگسالان و کودکان تقریبا پایان ناپذیر بود، تا ۱۶ ساعت، دستمزدها بشدت ناچیز و شرایط کار غیر قابل تصور بودند.

فقر در شهرهای صنعتی اروپا و خیمتر از هر زمان دیگری بود. فقط ثروتمندان از ثروت‌های حاصل از مثلث تجارت بهره میبردند. برای فقیران اروپا تغییرات جامعه که نتیجه مثلث تجارت بود به نوع جدیدی از بردگی مبدل شد. در کتاب «وضعیت طبقه کارگر در انگلیس»، اثر فردریک انگلس، میتوان تصویری از وضعیت کارگران در سال ۱۸۴۵، یک مطالعه حقیقی باور نکردنی، بدست آورد.

سوئد و تجارت برده

منابع عظیم ثروت در آفریقا سوئد را نیز به خود جلب نمود. در اواسط دهه ۱۶۰۰ در ساحل برده (یا ساحل طلا)، بیرون از غنا-ی فعلی، مبارزه بخاطر مستعمرات بمنظور پر کردن صندوق پول اشراف سوئدی با طلا از تجارت در آفریقا آغاز شد.

همه چیز از ۱۶۴۷ آغاز شد و این هنگامیکه رخ داد که لوئیس دی گبیر بر امکانات اقتصادی آگاهی یافت که ترافیک آفریقا قادر به ارائه آن بود. او از ملکه کریستینا با حق ایاب و ذهاب به آفریقا اجازه عبور دریایی پادشاهی را خرید و دو کشتی را بدنبال شکار برده، طلا و عاج فیل فرستاد. وی بعنوان تادیه از کالاهای برنجی، قلابهای ماهی و مشروبات الکلی استفاده مینمود.

اولین محموله های کشتی سود فراوانی را ارائه نمودند، امری که به برداشتن گام بعدی منجر شد. سال ۱۶۴۹ کمپانی سوئدی آفریقایی، با لوئیس دی گبیر بعنوان مالک اصلی، تاسیس شد. اینبار هدف نهایی معاوضات ساده تجاری نبود. شرکت بمنظور تحقق رویاهای مستعمره تاسیس شده بود.

یک ماجراجوی آلمانی، هنریک کارلوف، با تجربه از ساحل طلا، جایی که او تحت فرمان هلندیها انجام وظیفه نموده بود، بعنوان رهبر برای اولین ماموریت کمپانی انتخاب شد. سال ۱۶۵۰ کارلوف به ساحل غنا آمد و در آنجا بعنوان رهبر ماموریت سوئدی قراردادی را با پادشاه Fetu، کشوری در کنار ساحل، امضاء نمود.

آنها در مورد ساخت و ساز دو قلعه و تعدادی ایستگاههای تجاری به توافق رسیدند. ساخت و ساز قلعه کارلزبورگ، و به همان ترتیب ایستگاههای تجاری در امتداد ساحل و سنگر کریستین بورگ در آکرا، غنای فعلی، آغاز شدند. زندگی در تصرفات سوئدی نه عاری از دردسر، بلکه سرشار از مبارزاتی بود بر علیه هلندیها و انگلیسیها که بدنبال همان طعمه بودند. این امر سبب ساز زیانهایی برای تجارت و منافع کمپانی شد.

در سال ۱۶۴۵ پس از مرگ لوئیس دی گبیر، کمپانی سوئدی آفریقایی تحت رهبری پسران دی گبیر قرار گرفت. در آنزمان نقطه عطفی در زندگی کمپانی پدیدار شد. کارلوف با رهبری

کمپانی، پسران گیر، که در جهت بهره برداری مالی از وی تلاش نموده بودند، در تضاد افتاد. او گریخت و به دانمارک پناهنده شد و در آنجا با هدف تصرف متصرفات سوئد در ساحل گینه حکم راهزنی دانمارکی را بدست آورد.

در سال ۱۶۵۸ کارلوف یکبار دیگر در ساحل گینه پیاده شد. او با کمک یکی از رؤسای قبایل آفریقا فرماتده سوئدی، فون کروسسترنا، را در کارلزبورگ شکست داد و قلعه، ایستگاههای تجاری و کریستین بورگ را به تصرف خود درآورد. بدنبال آن کمپانی سوئدی/آفریقایی هیچ تصرفاتی نداشت و تاریخ در مورد قدرت استعمارگر، سوئد، باید تمام شده محسوب میشود.

اما هنوز راه حلی وجود داشت. رئیس قبیله آفریقایی که به کارلوف در مقابل سوئدیها کمک نموده بود به کارلزبورگ، که دانمارکیها با اینحال به هلندیها فروخته بودند، حمله کرد و پیشنهاد فروش قلعه را به کمپانی سوئدی ارائه نمود. کمپانی کارلزبورگ را یکبار دیگر با پرداخت مبالغ هنگفتی از طلا خرید و گردش معاملات آغاز شد. اما شادی حاصل از زندگی استعماری کمپانی چندان به درازا نکشید.

هلندیها به کارلزبورگ حمله کردند و قلعه پس از ۱۳ ماه محاصره سقوط نمود. بدین ترتیب ماجراجویی استعماری سوئدیها در آفریقای شمالی برای همیشه پایان رسید. اما تجارت برده چه؟ آیا سوئد مشارکتی داشت؟ در اینجا تشریحات تاریخی از هم جدا میشوند. برخی از مورخین مدعیند که سوئد هرگز برده ای نخرید.

این، با اینحال، درست نیست. در جریان تحقیقات از کتابهای کمپانی سوئدی/آفریقایی میتوان تایید نمود که کمپانی در قلعه ها و ایستگاههای تجاری برده گانی را بعنوان نیروی کار در اختیار داشت. بدیهیست که کمپانی این برده گان را خریده بود. در ضمن بخشی از برده گان آفریقایی با کشتی سوئدی به سوئد آورده میشدند و در آنجا بر روی زمینهای اشراف کار میکردند.

در مورد تجارت برده به آمریکا، این کار توسط کشتیهای دانمارکی و سوئدی از ساحل غربی آفریقا تا کارائیب به ابتکار صاحبان شرکتهای دانمارکی و سوئدی انجام میشد. اما موفقیت واقعی در تجارت برده ابتدا در دهه ۱۷۰۰ بدست آمد. ۱۷۵۵ دانمارک سه جزیره را در دریای کارائیب، به اصطلاح جزایر ویرجین ایالات متحده آمریکا، سنت کرویکس، سنت توماس و سنت جان، خریداری نمود.

دانمارکیها در این جزایر از برده گان در مستعمرات خود در آفریقا بهره برداری مینمودند. سوئد بعقب افتادن از دیگر کشورهای جهان مایل نبود و از همین رو به دنبال مستعمره ای در کارائیب بود. در ژوئن ۱۷۸۴ پادشاه گوستاو سوم جزیره سن بارتلمی را از فرانسه در

ازای امتیازات تجاری در گاتنبرگ خرید. در مارس ۱۷۸۵ فرمانده سالمون فون رایالین رهبری جزیره سن بارتلمی را بدست گرفت. همزمان در سوئد کمپانی کارائیب غربی تاسیس شد، که حق تجارت و قدرت در سن بارتلمی را تصاحب نمود.



گوستاو سوم تجارت برده در سوئد را مرسوم نمود

گوستاو سوم جزیره پورتو فرانکو را برای همه کشتیهای جهان بندری آزاد اعلام نمود. این امر نشان داد که حرکت پرمنفعتی باشد. پایان دهه ۱۷۰۰ دوران پرآشوبی، با جنگهای مداوم میان انگلیس، فرانسه، هلند و آمریکای شمالی، در کارائیب بود. با اینحال جنگ نیاز به ارتباطات تجاری میان سرمایه داران کشورهای برپا کننده آنرا کاهش نداد. برعکس نیاز به تجارت بیشتر شد.

سیاست بیطرفانه سوئد همراه با بندر آزاد-ه اعلام شده توسط گوستاو سوم، سن بارتلمی را، عمدتاً پایتخت گوستاویا، به محل تجمع تجار و معاملات تجاری در کارائیب مبدل نمود. تغییرات در قانون، بمنظور قانونی نمودن تجارت برده، عامل دیگری بود که در کامیابیهای اقتصادی نقش تعیین کننده ای را ایفا نمود.

به پیشنهاد فرمانده رایالین شورای دولت و پادشاه گوستاو سوم در سال ۱۷۸۵ به مجاز اعلام نمودن تجارت برده در سن بارتلمی، بترتیبی که به ساکنان جزیره امکان مشارکت در تجارت برده داده میشد، تصمیم گرفتند. «یک راه حل ضروری برای کشت و گسترش مزارع» اینچنین گفته شد.

نام گوستاو سوم در تاریخ بعنوان پادشاهی ثبت میشود که تجارت برده را در کشوری عرضه نمود که ۵۰۰ سال قبل از آن سرواژ را لغو نموده بود. بدین ترتیب کمپانی در حق امتیاز کمپانی کارائیب از اکتبر ۱۷۸۶ مجوز تجارت برده را در ساحل آفریقا بدست آورد. در واقع تجارت برده بصورتی رسمی، بدون وجود اعتراضی در شورای دولت، مجاز شد.

دانستن اینکه این اتحاد کامل میان نماینده گان طبقه اشراف حاکم از حمایت اندکی برخوردار بود جالب است. در آنزمان رشد شدید افکار عمومی در سراسر جهان بر علیه تجارت برده آغاز و این تغییرات در سوئد گسترش یافته بود و بخش اعظم مردم سوئد از آن حمایت مینمودند.

قانون جدید در سن بارتلمی تجارت برده در آن جزیره سوئدی را به یکی از بزرگترین تجارتها مبدل نموده بود. معامله انسان در کشتی سوئدی از غرب آفریقا، گینه و آنگولا تا از جمله سن بارتلمی و جزایر باکره دانمارک انجام میشد.

آفریقاییانی که فروششان به مزارع شکر آنجا غیرممکن بود، در سن بارتلمی بمنظور فروش به دیگر مزارع، در کارائیب نگاهداری میشدند. برای این هدف در شرق خیابان ساحل در گوستاویا یک مغازه برده وجود داشت، که یکی از موفقترین شرکتداران سن بارتلمی، نماینده کمپانی کارائیب در جزیره، آدولف هاتسن، مالک آن بود. او برای حمل برده گان متعلق به خود نیز کشتی کرایه میکرد.



کارل یوهان چهاردهم درآمد های حاصله از تجارت برده را برای خودش برمیداشت

گفته شده است که کمپانی کارائیب رسماً به تجارت برده پیوست. گاهی غلبه یافتن بر تشریفات قانونی دشوار است. اما بجز این حقیقت که نماینده گان کمپانی در جزیره از جمله فعالترین افراد در تجارت برده بودند مطلب دیگری نیز به اثبات رسیده است. یکی از بزرگترین سهامداران کمپانی (بزرگترین شاهزاده گوستاو آدولف بود)، مدیر اجرایی لارس ریمرس پ/پسر، تجارت برده را در سن بارتلمی و به جزایر دیگر در کارائیب از جمله به هاوانا اداره میکرد. ریمرس با بسیاری از صاحبان موسسات در جزیره همکاری و از دستگاه اداری کمپانی کارائیب برای انجام معاملات اقتصادی، در رابطه با تجارت برده، بهره بردای نمود. در چنین مکانی انجام چنین معاملاتی برای تمام قاچاقچیان جهان و کشورهای جنگ طلب بسیار موفقیت آمیز بودند.

در خلال این دوران که منطقه درگیر جنگهایی سخت بود گوستاویا موفقیتی غیر قابل توصیف را تجربه نمود. ۱۷۸۵ از سوراخی غیر قابل سکونت، با بیش از ۵۰۰۰ نفر

جمعیت در سال ۱۸۰۰ در سوئد، پس از استکهلم، گاتنبرگ، کارلسکرونا و نورشوپینگ (در مقایسه با یوله با ۵۴۱۰ نفر جمعیت یا اوپسال با ۵۱۰۵)، به یکی از بزرگترین شهرها مبدل شد.

همانطور که گفته شد شریک برجسته معاملاتی در جزیره، کمپانی کارائیب سوئد، تاسیس شده در سال ۱۷۸۶، بود. در سال ۱۸۰۶ انجام معاملات توسط دولت سوئد، برای اینکه تنها شش سال بعد ۱۸۱۲، سرانجام توسط خانواده سلطنتی سوئد اداره شود، انجام میشود.

**THE REPORT
OF
SAINT BARTHOLOMEW**

Com Gratia & Privilegio S: R: M: J: S:

VOL. IV. SATURDAY, APRIL 29, 1815. Ann. 190.

NOTICE is hereby given, that the weight of Bread sold for One Rial is fixed to Sixteen Ounces French weight, which is to continue until further advise; the contraveners being subject to the risk and penalty decreed by the Ordinance of the 13th January last. Gustavia, St. Bartholomew the 28th of April 1815.

By Resolve of the Council.
CARL von HAUWOLFF,
Registrar.

NOTICE.

BY virtue of a Sentence of the Royal Council of this Island dated the 23d of December 1814, in the case of *John Josephs Cremony* against the free man *J. B. Richardson* of St. Thomas; the said J. B. Richardson is hereby informed that if he does not pay the amount of the said sentence within Three months from this day, his Mortgaged property will be sold, in order to pay the said sentence and charges.

J. J. CREMONY.
April 28th 1815.

duce no Document to substantiate his Freedom.

In consequence of a Decree of the Royal Council of the 17th August 1814, he will be sold for the benefit of the King, if not claimed, or his freedom legally proved within Three Months from this date.

Gustavia, April 14, 1815.
THOMAS SCHOMBERG,
Fiscal.

TAKEN up by the Undersigned, and lodged in the Guard House of this Island, a mulatto man, by name *JOSEPH RAPHAEL*, who says he is free, but can produce no Document to substantiate his Freedom.

In consequence of a Decree of the Royal Council of this Island, of the 17th August 1814, he will be sold for the benefit of the King, if not claimed, or his freedom legally proved within Three Months from this date.

Gustavia, 14th April 1814.
THOMAS SCHOMBERG,
Fiscal.

FOR SALE.

A

PIANO FORTE

TAKEN up by the Undersigned and lodged in the Guard House of this Island in good order; and on moderate terms, a negro boy who calls himself *RICHARD CRUMP* and says he is free, but can produce no Document to substantiate his Freedom. Enquire of the Printer.

Gustavia, 21st April 1815.

دو آگهی برای مردان سیاه، ریچارد کرامپ و جوزف رافائل، که به نمایندگی از طرف خانواده سلطنتی سوئد فروخته میشوند.

پس از ۱۸۱۲ درآمدهای حاصله از سن بارتلمی به صندوق بارتلمی، متعلق به پادشاه کارل یوهان چهاردهم، منتقل شدند. درآمدها همچنین از گمرک - و هزینه های بندر، یک بخش بزرگ از کشتیهای برده و مالیاتها از تجارت برده، بدست میامدند. درآمد حاصل از فروش برده گان فراری از جزایر دیگر، یا سیاه پوستان و دو رگه های بدون کارت شناسایی که بفرمان فرماندار به اسارت گرفته شده و به حراج گذاشته میشدند نیز به صندوق بارتلمی کارل چهاردهم ریخته میشد!

اما از شادی و شعفی بگوئید که ابدی باشد. زمان سپری شد و اغلب جنگها در منطقه بتدریج پایان گرفتند. ارزش سن بارتلمی و گوستاویا، بعنوان بندر، برای انجام معاملات کثیف کاهش یافت. در ضمن عمر تجارت برده در حال افول بود. فرانسه تجارت برده را در سال ۱۷۹۴ و انگلیس در سال ۱۸۰۷ لغو نمودند، که همچنین به ربودن کشتیهای حامل برده و تصرف آنها توسط نیروی دریایی انگلیس منجر شد. خانواده سلطنتی دانمارک نیز به اتخاذ موضع در مورد تجارت برده و لغو آن ناگزیر گشت.

از عجایب اینکه این امر برای مدت زمانی تجارت برده سوئد و دانمارک را از خطرات محفوظ نگاه داشت. تصمیم دولت دانمارک، در مارس ۱۷۹۲، مبنی بر ممنوعیت تجارت برده از ۱ ژانویه ۱۸۰۳، به ایجاد شورش در میان زمینداران در جزایر دانمارک منجر شد.

پادشاه دانمارک سخاوتمندانه به اعطای وامهای موسوم به وام سیاه به مالکان مزارع، بترتیبی که آنها را تا پیش از به اجرا درآمدن قانون جدید به مجهز نمودن خود با برده گان قادر مینمود، تصمیم گرفت. نتیجه احتکار برده گان و افزایشی موقتی برای تجارت برده شد، امری که عمدتاً توسط تاجران برده دانمارکی و سوئدی مورد بهره برداری قرار گرفت. علیرغم این استتفا معاملات در سن بارتلمی بصورت نامیدانه ای کاهش یافت.

ضربه نهایی در سال ۱۸۳۱، هنگامیکه انگیس بصورتی دائمی بنادر خود را در کارائیب به روی دریانوردان آمریکایی باز کرد، وارد شد. کاهش درآمدها پادشاه سوئد را به راحت نمودن خود از شر سن بارتلمی ناگزیر نمود.

ارتباطات با مالک قبلی، فرانسه، برقرار و قراردادی در مورد تملک سن بارتلمی آماده شد. قبل از آماده نموده شرایط دست اندرکاران خواهان دانستن نظر مردم بودند و انتخاباتی در مورد مالکیت سوئد یا فرانسه بر روی سن بارتلمی برگزار شد. نتیجه این همه پرسی باید به عنوان نتیجه ای بی نظیر در تاریخ ثبت شده باشد. تمام جمعیت به استثنای یک نفر به فرانسه رای دادند! این امر پوچ بودن ادعا در مورد عشق ساکنان جزایر به سوئد و خانواده سوئد را برملاء مینماید! همه پرسی به معنای پایان تاریخ امپراطوری استعماری سوئد در

کارائیب بود. در ۱۶ مارس ۱۸۷۸، ۹۴ سال پس از حاکمیت سوئد، سن بارتلمی به مالکیت فرانسه بازگشت.

تجارت برده و نژاد پرستی

اثرات تجارت برده و مثلث تجارت بر روی کشورهای اروپایی و آفریقایی و بعدها کشورها در قاره آمریکا سوالات مهمی را در مورد ارتباطات میان مردم مطرح مینماید. شیوه نگرش مردم به یکدیگر در بخشهای مختلف جهان چگونه بود؟ ارتباطات میان سیاه پوستان و سفید پوستان و بعدها حتی میان اینها و سرخپوستان در قاره آمریکا چگونه بود؟ با اینحال بدون وارد شدن به عمق مطلب که توضیحاتی طولانی را، خارج از امکانات ما، مطالبه مینماید، هنوز هم اظهارات قطعی در مورد یافته های تاریخی امکان پذیرند.

اولین ارتباطات میان اروپاییها و آفریقاییها، که توسط پرتغالیها انجام شد، قبل از هر چیز بر اساس شکار انسان، شکار بدنبال برده، بنا نهاده شده بود. تمایل به جمع آوری ثروت انگیزه شکارچیان برده را تشکیل میداد.

پرتغالیها با غارت و چپاول آغاز نمودند، اما پادشاهان پرتغالی پس از یافتن طبقه برادر خود در آفریقا با این پادشاهان آفریقایی معامله ای پایاپای را انجام دادند. طبقه اشراف سیاه و سفید به یکدیگر بیک شیوه نگاه میکردند. مجموعه ای از کنجکاووها و هراسها، امکانی برای انجام معاملات خوب و افزایش ثروت. در چشمان آنان طبقه پایینی در هر دو قاره همان بودند که همواره بودند، وسیله ای برای کار. نژاد پرستی از ابتدا تفکری ناشناخته بود.

با گذشت زمان این نگرش تغییر نمود. اگر ارتباطات میان اروپاییان و آفریقاییان از ابتدا عاری از پیش داوریهی نژادپرستانه بود، پس از گذشت چند سالی از تجارت برده دیدگاه اروپاییان در مورد آفریقاییان شکل دیگری بخود گرفت. ذهنیت نژادپرستانه در میان سفیدها غالب و پس از آن با جمعیت سیاه پوست همانند انسان رفتار نشد. تجارت برده زمینه ساز این تغییر شد. از سویی شکار انسان در آفریقا جایی، که برده ها به اسارت گرفته میشدند، از سویی دیگر منافع تجاری اروپاییان و تمایل به کسب سود.

به ما اجازه بدهید که با شرایط در آفریقا آغاز کنیم. اغلب پادشاهان سیاه پوست و رئوسای قبایل که در ازای کالاهای اروپایی فروش برده را به آنان آغاز نمودند، از ابتدا بخاطر ثبات جوامع شان آقاییان مغرور و از جمله مرفه ترین بودند. اما بمنظور حفظ و افزایش شکوه، جلال و زندگی مرفه حاصل از کالاهای اروپایی باید شمار بیشتری برده به اروپاییان فروخته و با کشتی حمل میشدند. این فروش برده ی بدون مرز جوامع آفریقا را بی ثبات و پادشاهان و رئوسای قبيله را بصورت فزاینده ای وابسته به اروپاییان نمود.

این روند با فروش تفنگهای فتیله ای توسط اروپاییان بصورت فزاینده ای تشدید شد. برای رئوسای قبایل آفریقا و پادشاهان دستیابی به سلاح بخاطر شکار برده و دفاع از خود به ضرورتی مطلق مبدل شد. بویژه برای اینکه اروپاییان بمنظور بجزریان انداختن جنگهای جدید که میتوانست مهیا ساز شرایط جهت خرید چندباره برده برای آنان باشد، سیاستی فعال را در میان پادشاهان آفریقایی دنبال مینمودند.

در این تبلیغات جنگی -ه فعال کلیسای مسیحی با پشتکار تمام مشارکت داشت و مانند همیشه تکیه گاه اصلی برای خانواده های سلطنتی اروپایی بود. جای دارد که با دو مثال چگونگی این فرایند را مشخص نماییم. ما با پادشاهی کنگو آغاز میکنیم.

۱۴۸۲ کاراول* های پرتغالی به دهانه رودخانه کنگو آمدند و با پادشاهی آنجا، تقریباً به وسعت پرتقال، ارتباط برقرار نمودند. کنگو پس از سال ۱۵۰۶ توسط پادشاهی بی نظیر، مانی- کنگو* Nzinga Mbemba، اداره میشد که پس از اولین تماسها با پرتغالیها در دهه ۱۴۹۰ به مسحیت گرویده و نام، دم آفونسو، را دریافت نموده بود. او ۴۰ سال حکومت کرد.

مکاتبات میان پادشاهان پرتغالی و پادشاه، دم آفونسو، در پرتقال بخوبی محافظت شده و روابط میان آنان شناخته شده اند. همه چیز با تجارت، یاری پرتغالیها در جنگ و بازپرداخت دم آفونسو با کالاهای آفریقایی و شمار محدودی از برده گان، آغاز شد. دادن تعدادی برده از جانب پادشاهی بزرگ مانند مانی- کنگو به یک پادشاه همتراز دیگر چیز عجیبی نبود، این بخشی از سنت محسوب میشد.

هنگامیکه مساوات میان «سلطنت برادر در پرتقال» و «نیرومندترین و برجسته ترین پادشاه، مانی- کنگو»، مورد نظر است مبادله نامه میان پادشاهان امری بدیهیست. اما پادشاه آفونسو به پیش بینی نتایج حاصله از تجارت برده که آغاز نموده بود قادر نبود. با آن فرایندی آغاز شد که بر اثر آن تجارت برده مداوما افزایش یافت و بتدریج به پدیده ای غیر قابل کنترل مبدل شد. باورهای مسیحیان پرتغالی برای برادران مسیحی اشان در کنگو سودی نداشت.

به نامه دم آفونسو در مورد کمک به خاتمه تجارت برده و توسعه کشور با فن آوری اروپایی پاسخی داده نشد. او از کشیشان و مبلغان نیز تجدید نظر و عدم خرید بیش از اندازه برده را تقاضا نمود و «در هر صورت نه زنان را، که قضیه بشدت آشکار و روشن شده و پادشاه بعنوان ریاکار در مقابل مردم قرار میگیرد» (توجه داشته باشید به جنایات کشیشان بر علیه قانون شرف و پاکدامنی- نویسنده).

* <http://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D8%A7%D8%B1%D8%A7%D9%88%D9%84>
* عنوان پادشاهی حاکمان کنگو از قرن ۱۴ تا ۱۹- منبع ویکی پدیا

کشیشان عمل منافی عفت انجام داده و برخلاف گفته خدا که آفونسو به مردم خود آموخته بود عمل مینمودند. اما کشیشان به تغییر شیوه زندگی خود تمایلی نداشتند. آنها در عوض، بمنظور پرهیز از برملاء شدن، مخالفان خود را با تکفیر، با طرد از کلیسا و سرزمین خدا تهدید مینمودند. با اینحال تجار برده پرتغالی به اسیر نمودن کلیه افرادی که در کنگو بدستشان میامد ادامه دادند. حتی اعضای جوان در میان نجبای کنگویی، که بمنظور ادامه تحصیلات در زمینه کشیشی و یا افسری به پرتقال میرفتند، بعنوان برده فروخته شدند.

از جانب پرتقال از کمک فنی هرگز سخنی به میان نیامد، کنگویها تنها کالاهای مصرفی دریافت مینمودند که بسرعت استفاده میشدند، که به معنای خرید بیشتر کالاهای جدید در ازای شمار بیشتری از برده گان بود.

در سال ۱۵۲۶ دم آفونسو بمنظور متوقف نمودن کامل تجارت برده تلاشی در جهت کنترل آن بعمل آورد. در این مورد او نامه بسیار شدید الحنی به پادشاه پرتقال نوشت که در آن تاجران پرتغالی بعنوان دزدان و افراد بی وجدان که جوانان کشور را به اسارت گرفته و میفروختند به نحوی که «کشور ما کاملاً در حال خالی شدن از سکنه است» معرفی شده بودند. و آفونسو ادامه داد:

«ما از عالیجناب پادشاه تقاضای هیچ کالایی بجز نان و شراب برای عشای ربانی و کشیشان و مردمی که بتوانند در مدارس تدریس نمایند، نداریم. بهمین خاطر از عالیجناب خواهشمندیم که ما را در این زمینه یاری نموده و از طریق دادن فرمان به نماینده گان خود از آنان بخواهند که تاجر و کالایی به اینجا ارسال نکنند، چرا که تمایلمان بر اینست که در سرزمین پادشاهی ما هیچگونه تجارت و یا بازاری برای برده گان وجود نداشته باشد.»

تلاش آفونسو در جهت متوقف نمودن تجارت برده به جایی نرسید، تجارت برده که بخش مهمی از امرار و معاش پادشاه پرتقال را تشکیل میداد افزایش یافت و در جریان مرگ آفونسو در پایان دهه ۱۵۴۰ کنگو جامعه ای بود در حال سقوط و بحران. در اینزمان بود که پرتغالیها برای اولین بار آغاز طرح اشغال نظامی کامل منطقه را به آزمایش گذاردند. مهم این بود که بتوان سیستم ملوک الطوائقی و اتحاد میان کشورهای حول کنگو را از میان برداشت. در این رابطه بخصوص مهم بود که کنگو را از متحدانش در جنوب، پادشاه دونگو، که لقب ngola، که نام آنگولا از آنجا میاید، را با خود حمل مینمود، جدا نمود.

از میان برداشتن این اتحاد سنتی – ه منسجم آسان نبود. وظیفه بر عهده کسانی گذارده شد که برای انجام آن مناسبترین بودند، به عبارت دیگر تجار برده و کشیشان یسوعی در جزیره سائوتومه، که در تجارت برده مشارکت داشتند.

در این جزیره مزارع بزرگ شکر و وجود داشت که توسط برده گان از سراسر جهان اداره میشد، همزمان جزیره بزرگترین انبار برده در سواحل غرب آفریقا بود. بهمین دلیل کشیشان یسوعی و تجار برده در سائوتومه، بخاطر کسب منافع بیشتر در جهت خرید برده گان بیشتر و کسب سود بیشتر اقدام نمودند. آنها، ۱۵۵۶، با توسل به حيله و نیرنگ ngola در Dongo را ناگزیر به قطع رابطه با مانی- کنگو نمودند. مانی- کنگو در پاسخ ارتشی را بمنظور به زانو درآوردن ngola ارسال نمود. اما کنگو جامعه ای در حال فروپاشی بود، ارتشش تضعیف و نیرویی نیرومند، که زمانی محسوب میشد، نبود.

ارتش ngola پیروز شد. بدین ترتیب حکومت کنگو نابود و پرتقالیها برای اولین بار خود را با نیروی نظامی در قاره مستقر نمودند. پرتقالیها ۹ سال بعد آنچه را که از ارتش کنگو- مانی باقی مانده بود شکست دادند و اشغال ساحل آفریقا، جنوب رودخانه کنگو، را آغاز نمودند. این به جنگی دراز مدت و کثیف مبدل شد که در آن توپها و سلاحهای مدرن در کنار کشیشان و مبلغان عامل قدرت برای دسیسه و ایجاد بی ثباتی و فتح بودند. مانی/کنگو و بسیاری از پادشاهان مغلوب و رئوسای قبایل در پستهای خود باقی ماندند اما اینبار بعنوان عروسک دست نشانده پرتقالیها.

پیامد فتح پرتقالیها نابود کننده بود. بنظر میاید که غارت و کشت و کشتار مرزی نمیشناخت. در سال ۱۵۷۶ کشیش یسوعی، گارسیا سیموز، او نیز یک تاجر برده، که از مانی - کنگو وقت، دم آوارو، برده میخرید، در نامه ای از شمار مرگ و میر فراوان در میان برده گان، بیش از ۳۰ درصد، شکایت میکند.

با اینحال از این منطقه در خلال ۱۲۰ سال پس از آن، تا ۱۶۸۰، کمتر از ۵،۱ میلیون برده صادر شد! رقم نهایی، در مجموع، برای برده گان زنده ی گرفته شده از این منطقه تا بیش از ۵ میلیون نفر، کمی بالاتر از تعداد جمعیت موجود در انگولای فعلی، تخمین زده میشود. خشونت و توهین به سیاهان بیدفاع به ایجاد مسائل بعدی و بعدی منجر شد. در این شرایط، همراه با گذشت زمان، این نظریه که مردم سفید خدا هستند پدیدار شد.

ساحل شرق آفریقا و پرتقالیها

تقریباً همزمان با آن حوادث حیرت آور که به نابودی کنگو انجامید، پرتقالیها از طریق دریا با هندوستان ارتباط ایجاد نمودند. اولین سفر واسکو دا گاما در سال ۱۴۹۷ آغاز شد. او در دسامبر ۱۴۹۷ از دماغه آفریقا عبور کرد، در آغاز ۱۴۹۸ ساحل شرقی آفریقا و در ۲۰ می ۱۴۹۸ به کلکته وارد شد. (خانواده سلطنتی از طریق فتوای پاپ انحصار راه دریایی به هندوستان را بدست آورده بود، فقط باید سوال کرد که چرا)

واسکو داگاما با دریافت ماموریت از جانب خانواده سلطنتی پرتغال از منطقه بازدید کرد. او در سواحل شرقی با بسیاری از شهرهای ساخته شده از سنگ، با بنادر و دریانوردی پر جنب و جوشی برخورد نمود که توسعه و رفاه آنها بهتر از شهرهای آنزمان اروپا بودند. این شهرها، کیلوا، مومباسا، زنجبار، براوا، Quelimane و بسیاری دیگر نتیجه رابطه ای طولانی میان آفریقاییان، اعراب، هندیان و حتی مسافران از راه دور آمده ی چینی، بودند.

واسکو داگاما در سال ۱۵۰۲ به ساحل شرقی آفریقا و اقیانوس هند بازگشت، اما اینبار با فرماتی از جانب خانواده سلطنتی پرتغال برای بدست گیری کنترل تجارت تمام منطقه. هیچکس اجازه خرید کالاهای هندی، عربی و یا آفریقایی را نداشت، در ادامه تنها انحصار پرتغالی اعتبار داشت. پادشاه پرتغال اجازه انجام این کار را از پاپ دریافت نموده بود!

پادشاه پرتغال قبل از هر چیز خواهان بدست آوردن ادویه جات و دیگر کالاهای هندی بود. واسکو داگاما این ماموریت را دریافت نمود: که تمام شهرها، مراکز تمدن در ساحل آفریقا را تسخیر و قدرت خود را بر سراسر هندوستان اعمال نماید.

پرتغالیها تحت فرمان واسکو داگاما بیرحم بودند. آنها دارای قدرت نظامی پیشرفته تر و از توپها و آتش سلاح خود بمنظور نابود نمودن کامل و به زانو درآوردن شهرها در شرق آفریقا و ساحل هندوستان بهره بردادی نمودند. واسکو داگاما هنگامیکه در سفر دوم خود به هندوستان آمد در مورد متوقف نمودن روابط تجاری با اعراب هشدار را به شاهزاده کلکته ابلاغ نمود. «تمام اعراب را اخراج کن»، گاما مطالبه نموده بود.

شاهزاده هندی بمنظور انجام مذاکره تلاش نمود، اما واسکو داگاما خواهان اطاعت کامل بود. او تاجران و هر که را که به چنگش افتاد به اسارت گرفت، دستها، پاها و سرهای آنان را برید و قسمتهای بریده شده را به تیر و بادبان کشتی آویزان کرد. او بخشی از آن قسمتهای جدا شده را، با این خبر که میتواند با آنها خورشت زردچوبه درست کند، برای شاهزاده ارسال نمود.

در خلال سال ۱۴۰۰ اعراب و هندیان با یکدیگر به روشی متمدانه معامله نموده و هیچیک از آنان، هیچگاه، این چنین خشونتی را تجربه ننموده بودند. پرتغالیها در عرض ده سال با استفاده از خشونتی بیرحمانه و خونین شهرهایی را که ساخت و ساز آنان صدها سال بطول انجامیده بود نابود نمودند. فتح کیلوا، این مرورید آفریقا در اقیانوس هند، را میتوان بعنوان مثالی با ارزش بمنظور تشریح مسئله مورد استفاده قرار داد. افتخار حمله خونین به کیلوا بر عهده شاگرد گامز، دریاسالار فرانسیکسو آلمیدا، نهاده شد. او اسکادران خود را در بندر کیلوا مستقر و با ارتش خود به خشکی رفت.

آلمدیا با مقاومتی از جانب مردم شگفت زده مواجه نشد. پس از آلمیدا و سربازان، معاون کلیسا و راهبان فرانسیسکو آمدند. آنها دو صلیب را با خود حمل میکردند و در حال خواندن Te Deum در تشییع جنازه شرکت کردند، در کنار پادشاه کیلوا صلیبها را بر روی زمین گذاردند و دریاسالار آلمیدا برای تمام حاضران، سربازان و راهبه ها، دعایی خواند.

پس از خاتمه نماز پرتقالیها غارت تمام منابع و مواد غذایی کیلوا را آغاز نمودند. افرادی که قادر به فرار نبودند در معرض خشونت بیرحمانه ای قرار گرفتند. پرتقالیها هر گونه تلاش برای مقاومت را با زدن گردن متوقف نمودند و دو روز بعد شهر را به آتش کشیدند. این حمله برای پرتقالیهای غارتگر، در تشابه با بقیه غارتها و کشتارها، کاملا قانونی بود. آنها اجازه پاپ را دریافت و از پیش بخاطر گناهانشان مورد بخشش قرار گرفته بودند!

پرتقالیها جنگ و انحصار تجارت بر روی اقیانوس هند را برنده شدند اما جنگ تلاشی و ناپدید شدن تجارت را با خود به همراه آورد. پس از آن پرتقالیها قادر به راه اندازی دوباره تجارت نشدند، شهرهای آفریقایی و تمدنها در ساحل شرقی آفریقا سقوط کردند و مردم آن در تجارت برده هلاک گشتند. نسل بعدی اروپاییانی که به این مناطق آمدند فقط موفق به دیدن چیزی شدند که انسانهای غیرمتمدن پست تر نامیدند

اشراف اروپا و نژاد پرستی

اولین خانواده سلطنتی در اروپا که بدنبال شکار برده در دریاها براه افتاد خانواده سلطنتی پرتغال بود اما توسط بقیه بسرعت دنبال شدند. اسپانیا، هلند، انگلیس، فرانسه، پروس، دانمارک و سوئد نیز بشدت بر روی تجارت در آفریقا، که در اغلب موارد فقط شامل تجارت با برده میشد، سرمایه گذاری نموده بودند.

خانواده های سلطنتی اروپا و دیگر سلاطین اقتصادی از جمله کلیسای مسیحی، سود حاصله از مبالغ سرمایه گذاری شده را درخواست مینمودند، درخواستی که مطلقا به معنای افزایش مداوم تجارت برده بود. کشتیهای بیشتری بر روی دریاها و بعدها، حتی، اقیانوس هند براه افتادند. شکار انسان در آفریقا بصورت فوق العاده ای، با نتایج فاجعه بار برای جوامع آن، افزایش یافت، اما سرمایه گذاران ثروتمند شدند.

میتوان اینگونه تصور نمود که همه اینها برای این حکومتها امری بدیهی بود. میتوان اینگونه تصور نمود که اشراف اروپایی بر علیه آن تجارت کثیف با مقاومتی در میان مردم اروپا برخورد ننمودند. اما اینچنین نبود. این تصور که سفیدها، بعنوان یک گروه، با یکدیگر بر علیه سیاهان متحد بودند، که هیچ مخالفتی بر علیه تجارت برده وجود نداشت، بصورت گسترده ای رایج شده است. این به عدم دارا بودن دانشی بازمیگردد که ما از کتابهای تاریخی مدارس آموخته ایم.

در کشورهایی که در گذشته به تجارت برده مشغول بودند کدام کتاب تاریخی تاریخ تجارت برده را بصورتی تقریباً منطقی مطرح نموده است؟ چه زمانی به تجارت برده ارزشی اساسی داده خواهد شد، ارزشی که آن در ۱۵۰۰ تا اواخر ۱۸۰۰، در خلال توسعه جامعه سرمایه داری که ما در حاضر تحت آن زندگی میکنیم، داشت؟ بطور معمول در جوامع امروزی اینچنین است که از تجارت برده تنها بصورتی گذرا، بعنوان پدیده ای ناچیز، سخن به میان آورده میشود.

بیا بید به مثالی کاملاً جدید از پرتقال نظری بیفکنیم. در حال حاضر در پرتقال بخاطر پانصدمین سالگرد - ه به اصطلاح «اکتشافات» پرتقال مراسم جشنی در جریان است. مراسم از پذیراییها، کنفرانسها، نمایشگاهها، چاپ و نشر کتاب غیرو غیرو تشکیل میشود. کشیشان، پزشکان و استادان سخنرانی، بحث و گفتگو میکنند و مینویسند، البته با دریافت دستمزدی بسیار خوب. اما از تجارت برده تقریباً هیچ سخنی به میان نمیاید و هنگام آمدن، با اینحال زمانی باید بیاید، تنها بعنوان پدیده ای بی اهمیت و بدون پیامد میاید. مردم پرتقال از حوادث آفریقا در خلال این ۵۰۰ سال چه دانش و برداشتی بدست میاورند؟ تصویری کاملاً کاذب!

در مورد تجارت برده همین رابطه در میان رهبران کشورهای اروپایی نیز رایج است. طبقه اشراف فعلی وارث تاجران اشراف برده آنزمان هستند و بمنظور پنهان نمودن حقیقت برای شهروندان خود، برای ما، بهترین تلاشهای خود را بکار خواهند گرفت. این ما هستیم که باید به تبلیغات طبقه اشراف توجه و در جهت کشف حقایق در مورد گذشته ها تلاش نماییم. این بر عهده ماست که توجه نموده و از کسانی که میخواهند ما را به اینکه تمام مردم اروپا در مورد تجارت برده دارای موضع واحدی بودند، اینکه مردم اروپا در تجارت برده منافع مشترکی داشتند، که در جنایت بر علیه مردم آفریقا همگی به یک میزان گناهکارند، حذر نماییم.

اروپا در قرون وسطی نیز یک جامعه طبقاتی بود. در میان مردم در مورد توسعه جامعه مورد علاقه، در پیوند با منافع طبقات مختلف، نظرات مختلف وجود داشت. اینکه ما در حال حاضر تقریباً فقط از نظرات اشراف آنزمان با خبر میشویم، حتی مسائل مرتبط با تجارت برده، به این مربوط میشود که طبقه اشراف دارای ابزاری بودند که برای انتشار نظراتشان و معتبر جلوه دادن آنان مورد نیاز بود. آنها پلیس، کشیش، ارتش، زندان، قاضی و مبلغانی از انواع مختلف داشتند، هر چیزی که بخشی از دولت بود. تمام اینها جامعه را تحت سلطه داشتند و جای پایی از خود باقی گذارده اند.

اما بودند افرادی که مخالف تجارت برده و ستم جاری در اروپا بودند. این افراد امکانات ناچیزی را برای بیان نظرات خود کسب و بسیاری از آنان فصول و زمینه های ناشناخته ای هستند برای عموم مردم. حتی در میان طبقه اشراف، وجود داشتند صاحب منصبان و

کشیشان، موارد استثنایی در قاعده، که با جنگ و تجارت برده در آفریقا مخالف بودند و بر خلاف منافع طبقاتی خود عمل مینمودند.

برخلاف افرادی که سواد خواندن و نوشتن نداشتند، که بجز خلاصه ای از داستانهای طبقه اشراف جای پایی از خود برجای نگذارده اند، مخالفان در میان طبقه اشراف از این امکان برخوردار بودند که بمنظور نوشتن نظرات خود بفرود دیگری فرمان بدهند. ما بدین طریق از وجود آنان با خبر شده ایم. در اینجا ارائه مثالی ضرورت میابد، یقیناً یکی از اولین مخالفان سلاخی طبقه اشراف اروپا در آفریقا.

نام او João، برادر هنریک/دریانورد، بود. نویسنده، رویی دی پینا، دیدگاه João را نسبت به جنگ در آفریقا که پرتقال بر علیه مورها، به عبارت دیگر مردم آفریقای شمالی، براه انداخته بود، مینویسد. به آنجا بر خلاف مردمی که به ترک خانه و باغهای خود تمایل نداشتند، نجبا داوطلبانه میرفتند.

João بر این عقیده بود که اگر جنگ در خدمت خدا عمل مینماید «آنانی که به انجام آن مبادرت میورزند نباید چنین نیاتی داشته باشند، برخی بخاطر کسب افتخار و برخی بخاطر ثروت و مزایا، سربازان و دیگران به باور آنان خیانت میکنند، این غم انگیز است، گناه آنکسی که مادران را با چنین نیتی میکشد کمتر از گناه آنکسی نیست که یک مسیحی را میکشد، چگونه میتوان در خدمت خدا عمل نمود همزمان تعداد زیادی روح را به شیطان داد؟ این بیش از اینکه خدمت باشد عدم خدمت است، مطمئناً چنین است».

مدرک و دلیلی جالب، فقط جای تاسف است که ما نفهمیدیم: مردمی که خواهان ترک خانه های خود نبودند در مورد جنگ چه نظری داشتند. طبقه اشراف بمنظور مقابله با این افراد مخالف، جریانات در جامعه و رایج نمودن نقطه نظراتشان از کلیه امکانات خود در دستگاه دولتی بهره برداری مینمودند. در این زمینه برای درک ظهور نژاد پرستی، مسئله مبلغان طبقه اشراف بسیار جالب است.

این مبلغان، تحت کنترل خانواده های سلطنتی اروپا و دفاتر مرکزی مالی، از جمله در میان دانشمندان، نماینده گان حکومتی در مدارس، دانشگاه و کلیسای مسیحی وجود داشتند، پیش داوریه را گسترش داده و اساسی «علمی» و «اخلاقی» به آنان میدادند. با بیان آنها میتوان علل ظهور نژاد پرستی علیه مردم سیاه را هر چه بهتر درک نمود. در اینجا چند مثال:

گسترش نژاد پرستی توسط کلیسای مسیحی

یکی از اولین منابعی که توسط عبارات و تصاویر زندگی و سنن آفریقایی را توصیف مینماید متنی است از پدر کاوازی، یک مبلغ ایتالیایی اهل کاپوسن، منتشر شده در سال ۱۶۸۷. کاوازی در داستان خود به توهمات و پیش داروریهایی که مدت زمانی دراز در اروپا در مورد قاره آفریقا وجود داشته است حقایق بخشیده و آنان را هر چه بیشتر توسعه میدهد. وی برای مثال با شرح جزییات آفریقاییان را مردمی توصیف مینماید با اشتهای خوب برای گوشت انسان، با تصاویری از همجنس خواری که در آن انسانها قطعه قطعه و وعده غذایی از قسمتهای بدن انسان آماده میشود.

پدر کاوازی/بیگناه آفریقاییان را بعنوان انسانهایی دایما در حال جنگ، با شمار فراوانی قربانی، توصیف مینماید. او نوشت: «این مردم بیش از حد تصور شبیه حیوان هستند تا انسان. در میان این بربرها وظیفه رقص نه نشان دادن مهارت شخص هنرمند در حرکات بدن یا حرکات سریع بلکه هدف تنها ارضاء تمایلات شهوانی است». تنها میتوان تصور نمود که چنین کتابی در آنزمان اروپا چه تأثیری از خود برجای نهاد.

اما پدر کاوازی تنها فردی نبود که برای چنین عقایدی تبلیغ مینمود. واقعیت اینست که مبلغان اصلی در واقع پاپهای واتیکان بودند. همانطور که در گذشته گفته شد این پاپها بودند که با نفوذ اخلاقی بزرگ و فتوای خود به طبقه اشراف سفید اروپا این حق را اعطاء نمودند که در آفریقا «حمله و تسخیر کنند، مسلمانان، مشرکان و دیگر کافران و دشمنان مسیح را مورد ستم قرار داده، اموال و سرزمینشان را مصادره و آنان را به بردگی ابدی محکوم نمایند». پاپها در ضمن به شرکت کننده گان در جنگ و فتوحات در آفریقا «بخشش کامل برای تمام گناهانشان اعطاء نمودند».

میتوان اینها را بعنوان اظهارات شخصی، ارائه شده توسط پاپها در دهه ۱۴۰۰، تصور نمود. اما اینچنین نبود! در جریان هر جنگی و فتحی پاپها پیشاپیش بیانیه ی «بخشش کامل برای تمام گناهان» را توزیع مینمودند. اینها مشخصه اعمال کشیشان، راهبه ها و سربازان طی صدها سال بوده است. در واقع هیچیک از ۵۶ پاپ، از ۱۴۴۷ تا به امروز، هیچگاه، نه فتاوی صادر شده ای را که سیاه پوستان آفریقایی را به جانورانی وحشی مبدل نمود، که تنها برای کشتن و یا محکوم شدن به بردگی ابدی ساخته شده اند، غیر قانونی اعلام کرده و نه از آنها فاصله گرفته است. در صورت جدی گرفتن تشریفات کلیسا در واقع این فتاوی کتیف همچنان معتبرند.

اقدامات پاپها اهمیت فراوانی برای مردم اروپا و جهان آنان داشت. اما برای اقدامات کشیشان در آفریقا و نقطه نظرات آنان نسبت به آفریقاییان اهمیت پاپها بیش از اینها بود.

افراد مایل به درک عمیق مطلب و مطالعه تاریخ آفریقا، تصویر کاملاً متفاوتی از فعالیتهای کلیساهای، چیزی بجز آنچه که کلیساهای به نشان دادن تمایل دارند، بدست خواهند آورد.

کشیشان و مبلغان همواره با فاتحان همکاری نموده و پیش داوریهایی آنان را نسبت به انسانهایی که رنگ پوستی متفاوتی داشتند مورد ستایش قرار میدادند. از همان اوایل دهه ۱۵۰۰ در میان روحانیون در آفریقا درک عمومی این بود که «تبلیغات مذهبی باید توسط شمشیر و میله آهنی انجام شود».

کشیش یسوعیون، آنچیتا (مقدس اعلام شده در سال ۱۹۸۰ توسط پاپ جان پل دوم) در نامه ای متعلق به ۱۵۶۳ روشی را که دوستان او در برزیل بر علیه سرخپوستان اعمال نمودند اینچنین تشریح مینماید. آنچیتا/مقدس نوشت «برای این نوع از مردم تبلیغاتی بهتر از شمشیر و میله آهنی وجود ندارد، بدلیل اینکه در مورد مردم، بیش از هر چیز دیگری، *compelle eos intrare* باید مورد استفاده قرار گیرد.» او در اینجا از کتاب مقدس نقل قول میاورد، لوقاس چهاردهم ۲۳ - *compelle eos intrare* به معنای ناگزیر نمودن مردم به پذیرش، به پذیرش کلیسای مسیحی است.



«تبلیغات کلیساهای مسیحی در آفریقا»

کشیش یسوعیون گارسیا سیموز در اکتبر ۱۵۷۵ به رئیس خود در پرتغال نوشت که در آنگولا «تقریباً همه به این نتیجه دست یافته اند که تغییر این بربرها نه از طریق عشق، بلکه تنها توسط سرکوب و مبدل نمودن آنان به زیر دستی برای پرودگاران قابل حصول است.» کشیش دیگری از میان کشیشان یسوعی، فرانسیسکو دی گوو آیا، نوشت که «این بربرهای وحشی را نمیتوان از طریق استفاده از اقناع به کیش تازه ای درآورد. در آنگولا با استفاده از خشونت قطعی میتوان به مسیحیت دست یافت».

در حاشیه لازم به ذکر است که این دیدگاه مبلغان مسیحی در سراسر جهان بود، البته به استثنای آن دسته از کشورهایی که از نظر نظامی به برتری دست نیافتند. در هند، برای

مثال، کشیشان جهت متقاعد نمودن مردم برای پذیرفتن مسیحیت از همان شیوه های خوشنبتار در آفریقا بهره برداری مینمودند.

سرکوب مذهبی هندیان، بوداییان و مسلمانان توسط کلیسای مسیحی، هنگامیکه مسیحیان یکبار در هندوستان به برتری نظامی دست یافتند، داستان بی نظیر است از خشونت، استبداد و نژاد پرستی. یکی از خوبترین مسیحیان، فرانسیسکو زاویر مقدس، که آرامگاه با شکوهش در کلیسای Bom Jesu در گوآ، هنوز هم بخوبی نگهداری شده است، جهت متقاعد نمودن ماهیگیران به دین مسیح، از روش بخصوصی که مورد علاقه اش بود استفاده میکرد. او هر که را به پذیرفتن کلیسای مسیحی تمایل نداشت به اعمال خشونت و مصادره حق ماهیگیری و تجارت تهدید مینمود، عبارت دیگر از امرار و معاش محروم میشد.

این دیدگاه کشیشان به انسانهای سیاه پوست در آفریقا مشخصه تمام دوران تجارت برده و حتی دوران استعمار پس از آن است. نظرات نژاد پرستانه و رفتار مضمز کننده نسبت به مردم سیاه پوست گسترش و همراه با در هم شکسته شدن ساختار جامعه بخاطر تجارت برده تشدید و انسانها بطور فزاینده ای بی دفاع شدند.

در کنگو این امر بار آورنده نتایج غیر قابل پیش بینی شد. مبلغان و کشیشان در آغاز-ه هجوم پرتقالیها به کنگو و آنگولا از مانی/کنگو، پادشاه کنگو، دستمزد دریافت مینمودند، پاداشی بسیار خوب. با گذشت زمان و تلاشی جامعه پرتقالیها کنگو را به پذیرفتن تعداد زیادی مبلغ مذهبی ناگزیر نمودند. در پایان دهه ۱۷۰۰ پولی که برای پارازیتهای مبلغ کافی باشد وجود نداشت. اما کشیشان تسلیم نشدند.

آنها سیستمی را بنیان نهادند که در آن از طریق تجارت برده مستقیماً پول دریافت میکردند. تمام تاجران برده برای هر زندانی که به کشتی حامل برده سوار میشدند به پرداخت «dopskatt» (مالیات غسل تعمید - مترجم) به کشیشان ناگزیر شدند. اسقف لوآندا برای هر زندانی یک مالیات غسل تعمید شخصی دریافت مینمود!

در نتیجه کشیشان در افزایش تجارت برده منافع شخصی خود را دنبال مینمودند. هر چه شمار برده گان فروخته شده بیشتر، دستمزد کشیشان بیشتر! در اینجا تصویری حقیقی از ماموریت مسیحیان در دست نیست. البته تمام این پارازیتها در جریان تماس خود با اروپا، همواره از حق مشروع خود دفاع نمودند. آنها با صحبت در مورد آفریقاییان بعنوان موجوداتی پست تر بیکی از منابع مهم طبقه اشراف برای گسترش نظریات نژادپرستانه مبدل شدند.

تا به اینجا ما در مورد کلیسای مسیحی بدون گذاردن تفاوت میان کاتولیکها و پروتستانها صحبت کردیم. در واقع ما عمدتاً به حوادثی اشاره نمودیم که در ارتباط با بخش کاتولیکها قرار دارد. اینچنین بوده است چرا که این کاتولیکهای پرتغالی بودند که ابتدا به آفریقا آمدند و اولین شکارچیان انسان هستند که ما خود را بر روی توصیف آنان متمرکز نموده ایم.

در واقع، هنگام صحبت در مورد نظرات نژادپرستانه کشیشان و رفتار مبلغان نسبت به آفریقاییان تفاوتی میان این دو بخش از کلیسای مسیحی وجود ندارد. دیدگاههای متفاوت در مورد روح، اختلاف میان کاتولیکها و پروتستانها را سبب گشته بود. بطور خلاصه اینچنین بود که کاتولیکها به مردم سیاه بعنوان انسانی عقب افتاده نگاه میکردند چرا که به دلایل بیولوژیکی نمیتوانستند مانند یک انسان «واقعی»، یک انسان سفید بشوند. از طرف دیگر پروتستانها تصور میکردند که سیاه پوستان روحی نداشتند و اینکه در واقع بیشتر شبیه حیواناتی بودند که به انسان میماندند.

در عمل میان این دو تفاوت چندانی وجود نداشت، کاتولیکها و پروتستانها با سیاه پوستان به شیوه ای بدتر از حیوانات خود رفتار مینمودند. اما سرمایه داری گاهی به منافع مختلف جامعه تن در میداد و مسئله روح یا عدم روح به یک هدف تعیین کننده در اقتصاد مبدل میشد. مسئله، هنگامیکه برده گان زنده را از کشتیهای حامل برده (گاهی صدها تن) بدلیل بیماری و یا سبک کردن کشتی به دریا پرتاب میکردند، این چنین بود. در پرونده های حقوقی در مورد مخارج بیمه برای «بار» مسئله وجود روح میتواند تعیین کننده باشد. مسئله تقریباً بر اساس قرارداد بیمه، بشرح زیر بود.

اگر برده گان روحی نداشتند میتوانند بعنوان هر نوع کالایی قلمداد شوند. زنده یا مرده اگر به دریا ریخته میشدند تفاوتی نمیکرد، تحمل ضرر و زیان بر عهده صاحب کشتی بود. اما اگر برده گانی دارای روح بودند بعنوان انسان قلمداد میشدند. اگر سوار بر کشتی میمردند در اینصورت ارزش انسانی آنان بسر رسیده و خسارتی از طرف بیمه پرداخت نمیشد. اما اگر زنده به دریا پرتاب میشدند این انسانها بودند که از دست رفته بودند و شامل دریافت خسارت از بیمه میشدند. دومی البته قتل بود اما با اینحال قانونی.

بطور خلاصه، اینچنین شد که هر دو، کاتولیکها و پروتستانهای سرمایه دار صاحب کشتی، بمنظور ناگزیر نمودن دادگاه به پذیرفتن شیوه نگاه کاتولیکها به سیاه پوستان بعنوان یک انسان «واقعی» - ه با روح مبارزه مینمودند. صاحبان کشتی، در صورت پذیرفته شدن موضعشان از جانب دادگاه، بخاطر سیاهانی که بقتل رسانده بودند بیمه دریافت میکردند. از طرف دیگر سرمایه داران صاحب شرکتهای بیمه، کاتولیک و پروتستان، در جهت متقاعد نمودن دادگاه که موضعی مبنی بر اینکه سیاه پوستان «حیواناتی شبیه انسان»-ه بدون روح بودند تلاش مینمودند چرا که در این صورت از پرداخت بیمه معاف میشدند!

کسی به آفریقاییان بقتل رسیده فکر نمی‌کرد، نه کاتولیکها، نه پروتستانهای سرمایه‌دار-ه صاحب کشتی و نه سرمایه‌داران صاحب شرکتهای بیمه و یا دستگاه قضایی در اروپای متمدن! توجه داشته باشید که این حوادث در دهه ۱۸۰۰ - ۵ اروپا رخ میداد! وضعیت آفریقاییان به اسارت و به بردگی کشیده شده که بدست نوکران اشراف اروپایی گرفتار می‌آمدند اینچنین بود.

با اینحال این امور مانع از ستایش تجارت برده از جانب کشیشان نشد. در سال ۱۷۷۸ کشیشان پروتستان، توماس تامسون، در این مورد در جزوه ای با عنوان «تجارت برده برای برده گان سیاه نشان داده است که با اصول انسانی و قوانین مذهب و حیانی مطابق باشد» نوشت. تامسون یکی از اولین معلمان اروپاییها در ساحل طلا و از آنچه که میگذشت بخوبی آگاه بود. اینکه چه منافعی داشت، برای هر فردی قابل تصور است.

دانستن مثالی در مورد اقدامات پروتستانهای مسیحی در آفریقا در دهه ۱۶۰۰ با پی آمدهای ناشی از وضعیت آنزمان خالی از لطف نیست. سال ۱۶۵۲ کمپانی شرق آسیا-ی هلندی بمنظور تاسیس یک ایستگاه بازرایی در مسیر شرق دور تعدادی را در دماغه امید نیک در خشکی پیاده کرد. هدف آنان کشت سبزیجات و تهیه گوشت برای سرنشینان هلندی در آن مسیر بود. استعمارگران جدید همواره وارد میشدند و آن مستعمره کوچک در کنار کیپ تاون بتدریج به مستعمره ای از کشاورزان - ه خودکفای در حال - گسترش مبدل شد. آنانی که نام خود را از هلندی به بوئر تغییر دادند بشدت مذهبی، تندرو و بخشی از کلیسای پروتستان هلند بودند.

بوئرها مسئله نیروی کار را از طریق به اسارت گرفتن قبایل آفریقایی بوشمان، ناما و دیگران، که در جریان گسترش کلنی با آنها برخورد نموده بودند حل کردند. بوئرها دارای تسلیحات مدرن، تفنگ و توپ بودند و در مورد استفاده از آنان بمنظور به زانو درآوردن آفریقاییان تردیدی به دل راه نمیدادند.

بوئرها حق به اسارت گرفتن مردم دیگر را از کتاب مقدس دریافت نموده بودند. بگفته کشاورزان، در داستانهای کتاب مقدس در مورد پسرهای حام همه بوئرها برای داشتن برده بعنوان نیروی کار از جانب خدا انتخاب شده بودند! روایت در مورد پسرهای حام در اولین کتاب موسی، فصل ۹، ۱۸ و پس از آن وجود دارد. حام که پسر نوح بود از روی اتفاق پدر خود را دید که مست و برهنه در چادرش خوابیده بود. نوح پس از بیدار شدن از خواب مستی و با خبر شدن از آنچه که رخ داده بود حام را توسط این آرزو که پسرانش به بردگی کشیده شوند نفرین نمود.

این روایت توسط بسیاری از مسیحیان در شرایط مختلف تاریخی بمنظور تشریح وجود بردگی یا بسادگی بمنظور تشریح وجود توده های انسانی که به تحمل یک زندگی پر از درد و رنج ناگزیر شدند مورد بهره برداری قرار گرفته است. آنها پسران حام بودند!

برای ما که به حقه بازیهای مذهبی اعتقادی نداریم روایت فوق غیر قابل قبول است. اما برای بونرها با اعتقادات مذهبی‌شان این بدیهی بود که سیاهپوستان ارزش کمی داشتند، آنها از جانب خدا در آفرینا جای شده بودند برای اینکه به سفیدها هنگام ورود به آنجا خدمت کنند. سیاه در نماد رنگ کلیسای مسیحی از مدتها قبل (و هنوز باقی است) سمبلی بوده است برای: برو به جهنم، مرگ، گناهکار، خطا، نجاست، نابودی، زشتی و بسیاری از موارد منفی دیگر.

نگرش بونرها نسبت به انسانها در مناطقی که با توپها و تفنگها تسخیر نموده بودند بدین طریق مشخص میشود. آنها بردگی را اینچنین توضیح دادند، «ما بمردم بدلیل دادن اجازه زندگی در کشورمان اجازه میدهیم که برایمان بعنوان جبران خسارات کار کنند». این نگرش با گذشت زمان در آفریقای جنوبی که اروپاییان در آنجا قدرت داشتند و در حال حاضر نیز در بسیاری از اماکن وجود دارند گسترش یافت.

در اواسط دهه ۱۸۰۰ انگلیسیها بردگی را در مستعمره کپ منوع اعلام نمودند و بونرها بخاطر شرایط به تغییر رفتار خود با سیاه پوستان ناگزیر گشتند. داشتن آنها بعنوان برده دیگر امکان پذیر نبود اما استعمارشان ادامه یافت. در آنزمان بمنظور مشروع جلوه دادن شکل جدیدی از بهره کشی به تنوریهای جدیدی نیاز بود.

بونرها در کلیسای پروتستان هلندی بمنظور جدا کردن افراد سفید و سیاه از هم تبلیغ مینمودند، میگفتند که خداوند بمنظور جدا نگاه داشتن انسانهای سیاه و سفید آنانرا جداگانه درست کرد. اگر خدا میخواست که همه با هم زندگی کنند، آنها را از یک رنگ درست میکرد.

در جامعه سفید - آفریقای جنوبی از نظریه بونرها حمایت شد و سرانجام بمنظور تقسیم کشور به یک بخش سفید و یک بخش سیاه جدا از هم، به اصلی مبدل گشت. بخش سیاه کشور مانند یک اردوگاه بزرگ که در آن جمعیت سیاه بعنوان انبار نیروی کار، که توسط جامعه سفید مورد بهره برداری قرار میگرفت، عمل مینمود. تعصب مسیحی قرون وسطی در خلال سالها تاثیر نابود کننده ای بر روی زندگی میلیونها و میلیونها انسان داشت.

شیطان مرد و شیطان زن در آمارانته

زمانیکه تصور میکنیم که همه چیز را دیده ایم، چیز جدیدی ظاهر میشود. صحت این ادعا چندین سال بعد در آمارانته، شهری کوچک و زیبا در شمال پرتغال، با فاصله کمی از پورتو، به من ثابت شد. ما به آنجا توسط یک کتاب راهنمای توریستی که یک جفت مجسمه شیطان را در موزه شهر، صعومه سابق S Gonçalo، در مجاورت کلیسایی با همان نام، توصیف مینمود، جلب شدیم. بخصوص، این واقعیت که «شیطان زنی» وجود داشت، بنظر هیجان انگیز میآمد. ما فکر کردیم که تا بحال یک شیطان زن ندیده بودیم، اینبار پرتقالیها قصد سوار کردن چه کلکی را دارند؟

بنا بر ادعای کتاب راهنمای توریستی مجسمه ها در دهه ۱۷۰۰ ساخته، و شیطان زن و مرد در میان فرشته ها و قدیسان، مطمئنا بمنظور نشان دادن تضاد میان خوب و بد و تقویت باورهای مومنان، جای داده شده بودند. اما دقیقا اینچنین نشد، بلکه با گذشت زمان این شکلها محبوب خاص و عام شدند. مسئله چنان جدی شد که ۲۴ اوت هر سال به روز مقدس مبدل شد، روزی برای جشن پایکوبی بخاطر شیاطین. در آنروز هیچکس در شهر کار نمیکرد، و بمنظور دادن قربانی ... به شیاطین بسیاری به کلیسا میرفتند! مردم شیاطین را با پارچه ها و گلها میاراستند و به آنان غذا و پول میدادند.

۱۸۷۰ اسقف محله به این کار پایان داد. او بخاطر محبوبیت شیاطین نگران بود و به این بهانه که شیطان مرد آلت تناسلی بزرگی داشت به سوزاندن مجسمه فرمان داد، چنین چیزی را نمیتوان در کلیسا، در میان قدیسن و فرشتگان داشت! در چنین وضعیتی پیدا کردن «فردی علاقمند به آتش افروزی عمدی» از میان مردم شهر چندان آسان نبود. مسئولان انجام ماموریت به بریدن ویژگی شیطان مرد تصمیم گرفتند و پس از آن مجسمه ها بسرعت به کلیسا عودت داده شدند.



اما کشیشان به خلاصی از شر آنان تمایل داشتند و چند سال بعد به انگلیس فروخته شدند. آنها نباید این کار را میکردند. کشیشان در واقع بدلیل فشار افکار عمومی به خرید دوباره آنان ناگزیر گشتند. با آگاهی بر چنین پیشینه ای، چاره ای جز رفتن نبود، جهت دیدن شیاطین سر ماشین را بسمت آمارانته کج کردیم.

ما اما با دیدن شیاطین شوکه شدیم! مجسمه ها، ساخته شده از چوب سیاه، تقریباً یک متر ارتفاع، یک جفت آفریقایی سیاه پوست را، با شاخ و پای پرنده که مشخصه شیاطین در کلیسای کاتولیک پرتغال است، به تصویر میکشیدند. در کتاب راهنمای توریستی اینکه مجسمه های شیاطین سیاهان آفریقا را به تصویر میکشیدند ذکر نشده بود!



ظاهر مجسمه ها ارزش فکر کردن را دارد. مجسمه های آفریقایی بجز نشان ویژه شیاطین بخاطر انتشار شادی، در تضاد با مجسمه های قدسین که همواره رنج و جدیت را نشان میدهند، با لبخندی بزرگ بر روی لبها، متمایز میشوند. علاوه بر این همانطور که گفته شد مردان آفریقایی آلتهای تناسلی بسیار بزرگی داشتند.

تمام اینها به افسانه های نژادپرستانه ای که تجار اشراف برده در مورد آفریقاییان سیاه پوست منتشر مینمودند اشاره دارند. شادی به افسانه کودکی آنان و عقب افتادگی مادرزادی و دستگاه تناسلی به افسانه تمایلات پایان ناپذیر جنسی، تنها چیزی که بخاطر آن زندگی میکردند، تاکید دارند. شیاطین زن و مرد در آمارانته کلیسای کاتولیک را بعنوان یکی از مبلغان نژادپرستی بروشنی نشان میدهند.

اما تاریخ شیاطین نشان دهنده این نیز هست که برای طبقه اشراف ناگزیر نمودن مردم بقبول تبلیغات نژادپرستانه همواره آسان نبوده است اگر چه کشیشان و اساقفه تلاش فراوانی را در جهت تحقق آن بکار گرفتند. در آمارانته در واقع بر عکس شد!

نژادپرستی «علمی» استادان

به اندازه کافی در مورد روحانیت نژاد پرست صحبت کردیم. اکنون به ما اجازه بدهید که نگاهی هم به دانشمندان، استادان و مسافران انداخته و ببینیم که در مورد آفریقا و آفریقاییان چه چیزی برای عرضه دارند.

یک روش خوب برای کسب اطلاعات در مورد اینکه در خلال سالهای میان ۱۶۰۰ و ۱۷۰۰ چه تصویری در مورد آفریقا منتشر میشد مطالعه نقشه های آنزمانه مربوط به قاره است. اروپاییان چیزی در مورد مسائل آفریقا نمیدانستند بدلیل اینکه در اواسط دهه ۱۸۰۰ هیچ اروپایی در آنجا زندگی نمیکرد. بجز نوار ساحلی باید نقشه ها کاملا خالی بنظر بیایند. اما اینچنین نبود. به تخیلات دانشمندان اجازه داده شد که آزادانه جاری و بصورتی تصادفی رودخانه ها و رشته کوهها، جنگلهای عمیق و دشتهای همگی آمیخته با هیولاهایی از انواع مختلف، جانوران شبیه به فیل، مخلوقات خطرناک در جهان غیر متمدن و شرور، پر شوند.

در این دوران کتب و متونی نیز در این زمینه منتشر شدند. یکی از اولین کتب منتشر شده در مورد آفریقا، که برای گفتگوهای عملی و برای شکل دادن به درک ما در مورد قاره تعیین کننده شد، کتاب دانیل دفو «کاپیتان سینگلتون»، ۱۷۲۰، بود. کتاب که یک رمان است چگونگی رفتن گروهی از کشتی شکسته گان را تشریح مینماید که از میان تمام قاره تا ساحل غربی به ماداگاسکار رفتند. گروه با حوادث وحشتناکی دست و پنجه نرم کردند که هر صفحه از کتاب با صفحه قبلی در مورد دهشتناکترین جنایات که قوم بیشعور بر عهده گرفت مسابقه میدهند. آنها توسط زبان تفنگهای فیتله ای، «تنها چیزی که این بومیان وحشی به آن احترام میگذارند» نجات داده شدند.

از اینجا و از روایتهای مشابه آن یکی از بزرگترین اسطوره ها در تبلیغ برای برده داری زاده شد. تاجران برده اعلام نمودند که اروپاییان در واقع بمردم سیاه، هنگامیکه بعنوان برده فروخته و در نهایت از بربریت آفریقایی نقل مکان نمود، خدمتی کردند.

همان مورد با برخی تفاوتها در تعدادی از کتب دیگر و بروشورها که در میان طبقه تحصیلکرده در مدارس و دانشگاهها به گردش در آمدند مطرح شدند. بروشوری منتشر شده در لیورپول، ۱۷۹۲، که میگوید «آفریقاییان شهوت پرستترین مخلوقات انسانی هستند و بهمین دلیل بعید نیست که فریاد و فغانشان، هنگامیکه از زنانشان جدایشان میکنند، وابسته به این باشد که آنها در کشوری که به آن حمل میشوند به امکان خشنود نمودن امیال جنسیشان دست پیدا نمیکند».

تصمیم گرفته شد که مردم اروپا مردم آفریقا را، که برای همیشه از خانواده شان دزدیده شدند، اینچنین درک کنند. تقریبا صد سال بعد، ۱۸۹۶، وضعیت بهتر نبود. برعکس لحن و

صدای «علمی» بدون مانع رشد کرد. پروفیسور کین برای مثال نوشت که «حقارت روانی آفریقاییان، که تقریباً از خواص فیزیکی آنها مشخصتر است، دلایل فیزیولوژیکی دارد». توجه کنید که چنین نظریاتی، بعنوان حقایق مطلقاً ثابت شده، نسلهایی از اروپاییان را آموزش داد.

سجده روشنفکران اروپایی در مقابل طبقه اشراف تا آنجایی پیش رفت که برخی دانش و تجربیات خود را بمنظور مناسب نمودن آنها با الگوی کلی نژاد پرستانه انکار نمودند. بخاطر سپردن قطعه زیر که توسط کنسول انگلیس، سر هنری جانستون، در مورد پادشاهی کنگو نوشته شد با ارزش است:

«نفوذ پرتقالیها با خود تغییرات شگفت انگیزی را در مناطق ساحلی غرب آفریقا و در بخش جنوبی حوضه کنگو به همراه آورد، تغییراتی که از طریق آن پادشاهی کنگو ظاهر شد، که معاملات تجاری را ایجاد و رونق بخشید و تاثیر آن احتمالاً و در مجموع بر روی انسانیت، در مقایسه با هرج و مرج آدمخواران وحشی، کمتر وحشتناک و غم انگیز بود.»

حتی یک گرم حقیقت در این ادعای جانستون وجود ندارد. پادشاهی کنگو مدتها قبل از ورود پرتقالیها بوجود آمده بود و جامعه ای با ثبات و ثروتمند بود. پرتقالیها کنگو و بقیه مناطق ساحلی را به اردوگاه مرگ بردگی مبدل نمودند. فقر و بدبختی انسانی که برای بیش صدها سال برجای مانده است. اما سر هنری جانستون خود را با اعلامیه «علمی» فوق الذکر خشنود نمود، او در ادامه نوشت:

«چیزی که به بدبختی بزرگ انسانی در آفریقا مربوط میشود احتمالاً این نبود که تجارت برده میان این قاره و آمریکا به شیوه ای افزایش یافت، چرا که وقتی این تجارت آغاز و فروش یک مخلوق انسانی به صرفه بود، تاجران برده تعداد زیادی زن و مرد و کودک را خریدند، که در غیر اینصورت از بلهوسی محض و یا برای اینکه کسی مایل به دیدن جاری شدن خون بود، یا در یک مهمانی بزرگ به ارائه یک غذای لذیذی تمایل داشت، میزدند.»

بعبارت دیگر سر جانستون تجارت برده را بعنوان راهی برای اروپاییان که با آدمخواری مبارزه نمایند تبلیغ مینمود، تجارت برده بعنوان راهی برای آفریقاییان که خود را از خورده شدن توسط دیگر آفریقاییان نجات دهند! کتب سر جانستون در مدارس و دانشگاهها بعنوان مهمترین آثار مورد بحث قرار میگیرفتند. اظهارات جانستون و رفقای وی تا چه میزان به تغذیه، قدرت و گسترش نژادپرستی یاری رسانده است؟ و بنابراین سوالی اجتناب ناپذیر. جانستون و همپالگیهایش برای تحریف تاریخ چه مبلغی دریافت نمودند؟

مثالی دیگر در مورد یک نظریه بشدت بی ارزش دیگر از جانب یک روشنفکر دیگر، همراه با نقل قولی از کتاب راهنمای اصولی انگلیسی در تاریخ شرق آفریقا. کتاب در اواخر سال ۱۹۲۸ توسط کپلند، یک دانشمند در این زمینه نوشته شد. او نوشت:

«یک فصل جدید در تاریخ آفریقا با دیوید لیوینگستون آغاز میشود. میتوان گفت که آفریقا تا آن زمان تاریخی نداشت. بخش بزرگی از آفریقاییان طی قرنهایتمادی در بربریت غرق بودند. اینچنین بنظر میاید که این تقریبا قانونی طبیعی بوده است، آن بدون پیشرفت بعقب یا جلو را کد مانده، و قلب آفریقا تقریبا از طپش افتاده بود.» تصور کنید، که تاریخ آفریقا با ورود اروپاییان آغاز میشود!

اینچنین تفکری، که در اواخر ۱۹۲۹ «علمی» و معتبر بود، تنها میتواند از نگرشی نژادپرستانه سرچشمه گرفته باشد که تحقیقات علمی را کاملا تحت الشعاع و نادیده میگیرد. انکار تاریخ آفریقا یکی از بزرگترین جنایاتیست که طبقه اشراف اروپا مرتکب آن شده اند. هدف مبدل نمودن آفریقاییان به مخلوقاتی در پایینترین درجه ارزش انسانی و بدین ترتیب قابل قبول جلوه دادن تجارت برده جاری در کنونیسم دهه ۱۹۰۰ بود.

تبلیغات نژاد پرستانه سرمایه داری و امپریالیستی با جامعه مدرنی که ما در آن زندگی میکنیم پایان نمییذیرد. طبقه حاکم فعلی به دفاع از آن جنایاتی که سرمایه داری بر علیه انسانیت انجام داده است ادامه خواهد داد و استدالت قدیمی را، که هزاران بار خلاف آن به اثبات رسیده اند، دوباره تکرار خواهد نمود.

جیمز آ. ویلیامسون نویسنده ایست متعلق به دهه ۱۹۰۰ که خود را بخاطر مجموعه ای از آثار (بیش از ده کتاب) در مورد روزهای طلایی امپریالیسم انگلیس متمایز نموده است. او از جمله در مورد تاجر برده ی دهه ۱۵۰۰ سر جان هاوکینز، که مرد سیاه به زنجیر کشیده شده ای را بعنوان نمادی بر روی سپر خود انتخاب نمود، دو کتاب نوشته است. ویلیامسون یکی از ستایش کننده گان هاوکینز است و میخواهد مشارکت قهرمان خود را در تجارت برده تشریح نماید. او در سال ۱۹۴۹ در کتاب خود «Hawkins of Plymouth» «هاوکینز از پلیموث» در مورد هاوکینز و زمان وی مینویسد.

«در تجارت برده کسی ایرادی نمیدید. جان هاوکینز که مراقب شهرت خود بود، از اینکار خجالت نمیکشید، در غیر اینصورت سپری را با مردی در زنجیر بر روی آن انتخاب نمینمود. وی ستمگران خونین و هوسباز را که سیاهان تحت آن زندگی میکردند دیده بود، او میدانست که بخشی از سیاهان بمنظور فرار خود را داوطلبانه به تاجران برده تسلیم نموده بودند، و او همچنین میدانست که ارزش بالای آن سیاهان در کشورهای غربی میتوانست تضمینی باشد بر اینکه آن مخلوقات بینوا بعنوان معقول درک شوند و به مهربانی مورد رفتار صاحبان خود قرار گیرند.»

چه آش شله قلمکاری از تحریفات تاریخی! در تشریح ویلیامسون از وضعیت آفریقا در سالهای ۱۵۰۰ ذره ای حقیقت وجود ندارد. اما با اینحال نوآوریهای ارتجاعی ویلیامسون به گسترش خود در میان نسلهای جدید ادامه میدهد، این را سرمایه داران ضمانت مینمایند. کتاب در مورد قهرمان هاوکینز، در چاپ جدیدی در اواخر ۱۹۶۹ منتشر شد و به یک اثر با ارزش نسبت داده میشود، یکی وسیله آموزشی سرمایه داری، مانند دائرة المعارف بریتانیکا.

این دائرة المعارف بریتانیکا نیز موردیست ناخوشایند از حافظه از دست رفته. در مثالها از ۱۹۱۰ میتوان خواند که تاجر برده، هاوکینز، بعنوان سلاح، سپری را با مردی سیاه در زنجیر بر روی آن انتخاب کرده بود (**he was granted a coat of arms with a demi-Moor or negro chained, as his crest**). این اطلاعات در نسخه های اخیر بریتانیکا (۱۹۹۵) ناپدید شده اند. در دوران آزاد فعلی حقایق در مورد قهرمانان طبقه سرمایه داری بوضوح ناراحت کننده هستند، چیزی که باید فراموش شود، به این تظاهر کنیم که باران میاید.

پرتقال پادشاه خود را بدینگونه از دست داد

در پرائتزی کوتاه باید عباراتی در مورد پیشینه ناپدید شدن ناگهانی خانواده سلطنتی پرتقال، ۱۵۸۰، گفته شود. تاریخ ساده است. ۱۵۵۷ تاج پادشاهی توسط سباستیانو-سه ساله به ارت برده شد. آن پسر کوچک در یک محیط بسیار سخت مذهبی توسط کشیشان یسوعی، تحت رهبری پدر بزرگ برادرش کاردینال د. هنریک، اسقف اعظم لیسبون و بالاترین رئیس تفتیش عقاید، تربیت شد.

پادشاه سباستیانو یک متعصب مذهبی شد. او از این نظریه که ازدواج کند و کشور را به یک وارت بدهد متنفر بود. عفاف خلوص بود. هدف با تربیت یسوعی آماده نمودن وی برای آغاز یک جنگ صلیبی بر علیه کفار در آفریقای شمالی، و سلاح در دست به ارمغان آوردن پیروزی در جنگ بزرگ برای مسیحیت بود.

هنگامیکه پسرک ۱۴ ساله شد تاج را بر سر گذارد و آن رویا باید به واقعیت مبدل میشد. تمام دوران حکومت وی با فعالیتهای مذهبی و تمام اوقاتش صرف آماده نمودن جنگ صلیبی سرنوشت ساز بر علیه کفار در مراکش، مشخص شد. ۱۵۷۸ شرایط آماده بود. پادشاه سباستیانو جهت گرفتن جایی در جنگ صلیبی جدید از تمام شوالیه ها و صاحب منصبان دعوت بعمل آورد. شمشیرها جلا داده و قایقها تدارک دیده شدند.

پادشاه خود را در جنگ از پیش پیروز میدید، جنگی همراه با ثروت های بیشمار که صلیبیون با خود آنچه را که خداوند و کشیشان یسوعی وعده داده بود به خانه میاوردند. بدین ترتیب

صاحب منصبان بمعنای واقعی به پشتیبانی برخاستند، معشوقه ها و نوکران خود را به همراه بردند و با لوکس ترین و بهترین قاشق و چنگالها برای انجام این پیاده روی زیبا، هنگامیکه مسیحیان پرتغالی/منتخب خدا میخواستند کشور کفار را به تصرف خود درآورند، براه افتادند. هنگام حمل چمدانهای صاحب منصبان به قایقها بیش از هزار واگن به خدمت گرفته شدند. شمار نوکران، مستخدمین آشپزخانه، برده گان و فواحش بالغ بر ۱۳ هزار شد. این را با ارتشی ۱۷۰۰۰ هزار نفره مقایسه کنید!

از سوی دیگر چیزی بغیر از یک پیاده روی ساده در انتظار بود. در آنجا مولا عبدالملک معروف سمت فرماندهی را بعهده داشت. ارتش عرب به خوبی تدارک دیده شده بود و تفرجگاه پرتغالی پایانی غم انگیز بخود گرفت. در القصر الکبیر (قصر الکبیر)، ارتش پرتغال کاملاً نابود شد. در طول چند ساعت نیمی از، تقریباً ۷۰۰۰ نفر، ارتش سلاخی و کمتر از ۱۰۰ نفر موفق به فرار شدند.

پس از آن تخریب و غارت چنان عظیم بود که یافتن جسد پادشاه سباستیانو روزها بطول انجامید! شمار اندکی موفق به خرید آزادی خود و بازگشت به پرتغال شدند، تقریباً فقط نجیب زاده گان. اغلب آنان به بردگی کشیده شدند. بنیادگرایی مذهبی شرایط دشواری را برای مردم پرتغال سبب گشته بود، آنها برای اسیرانی که توسط پادشاهان پرتغال مورد بهره برداری قرار میگرفتند به پرداخت مبالغ هنگفتی ناگزیر بودند.

«سفیدها فقط جنگ و بدبختی را به ما داده اند»

در خلال اولین سال دهه ۱۸۰۰ رشد شدید افکار عمومی و جنبشهای سازمان داده شده بر علیه تجارت برده و بردگی آغاز و در چندین کشور اروپایی صاحب نفوذ سیاسی شد. شروع رشد افکار عمومی ریشه در این حقیقت داشت که دامنه واقعی توسعه تجارت برده و شرایط تهوع آور آن برای قشرهای بزرگی از مردم اروپا روشن شده بود. این امر عمدتاً در انگلیس رخ داد که از آغاز ده ۱۷۰۰ تجارت برده را تحت سلطه خود داشت. زنان و مردان شجاع، به تجار برده حمله میکردند، اعمال آنها را برملاء مینمودند و بر اثر فعالیت آنان مسئله برده در آنزمان به بخشی از مبارزه سیاسی مبدل گشت.

۱۸۰۷ انگلیس سرانجام تجارت برده را در کشتیهای انگلیسی ممنوع اعلام نمود. نیروی دریایی انگلیس به مصادره کشتیهای حامل برده فرمان گرفته بود و در صورت برخورد به برده ای در کشتیهای انگلیسی، که معمولاً به مستعمره انگلیس سیرالئون برده میشدند، آنانرا آزاد مینمود. نیروی دریایی انگلیس به کشتیهای کشورهای دیگر نیز حمله میکرد. این چرخش مهمی بود در تجارت با انسانها. در خلال دهه ۱۸۰۰ تجارت برده در آنسوی اقیانوسها بشدت کاهش یافت، اگر چه قاچاق آن قبل از آغاز دهه ۱۹۰۰ کاملاً متوقف نشد.

البته لغو برده داری با توسعه جامعه همراه شد. از سویی فعالیت مخالفان برده داری ابزار مهمی بود برای براه انداختن ممنوعیت بر علیه آن. از سویی دیگر تغییرات در فرایند تولید در اغلب کشورهای اروپایی شیوه دیگری از نظم و ترتیب را مطالبه مینمود.

این امر عمدتاً در مورد بزرگترین کشور امپریالیستی صادق بود. کشور به یک جامعه صنعتی با نیاز به مواد خام و بازارهای بزرگ مبدل شده بود. برای صنعت انگلیس مثلث تجارت، مالکان مزارع آن و برده گان بی اهمیت شدند. برای صاحبان سرمایه دزدیدن انسانها، حمل آنان از روی اقیانوس و فروش آنان اهمیت خود را از دست داده بود.

مهم تهیه کالای خام برای صنایع و تولید کالاهای ارزان جهت فروش به سراسر جهان بود. اما کالاهای خام در کجا وجود داشتند؟ پاسخ به این سوال مهم برای توسعه جامعه اروپایی از قبل مشخص نبود. ما میدانیم که مهمترین کالاهای خام در سطحی گسترده در آفریقا وجود داشتند و دارند. اما این سوال پاسخ مشخصی را در آغاز دهه ۱۸۰۰ دریافت ننموده بود. آغاز کاوش در مورد داخل آفریقا ابتدا در پایان دهه ۱۷۰۰ طرح ریزی شد. انجمن بریتانیایی آفریقایی در سال ۱۷۸۸ با هدف کسب اطلاعات در مورد اینکه قاره اروپا چگونه بنظر میامد، ترویج مسیحیت، و تجارت تاسیس شد.

فعالتهای مبلغان مسیحی نیز در آغاز دهه ۱۸۰۰ سرعت گرفت. ۱۸۰۴ جامعه مبلغان کلیسای بریتانیایی فعالیت خود را در آفریقا آغاز نمود. هر دو کاتولیکها و پروتستانها مبلغان خود را به سراسر آفریقا اعزام نمودند.

آنها در کنار سواحل آغاز کردند و در پایان دهه ۱۸۰۰ کمتر جایی بود که برای مبلغان مسیحی ناشناخته مانده باشد. در واقع بزرگترین دانش در مورد وضعیت داخلی آفریقا: مردم، منابع و مواد خام آنجا در نزد مبلغان مسیحی وجود داشت. آنها با ارائه تجربیات آفریقایی خود در اروپا، دانش خود را به سرمایه داران اروپایی اهدا نمودند. چنین اطلاعاتی بسیار با ارزش بودند.

در اواسط دهه ۱۸۰۰ ایجاد طرحهای امپریالیستی برای اشغال مناطق آفریقا در پایتخت تمام کشور اروپایی آغاز شد. برخی از کشورهای اروپایی از در همکاری با هم درآمدند و برخی از در دشمنی. همه اینها بخاطر بدست آوردن قطعه ای از آفریقا!



«لئوپولد دوم کنگو را تصرف و بهره‌کشی بیرحمانه‌ای را آغاز نمود»

نفوذ در آفریقا در پایان دهه ۱۸۰۰ با شرکت بسیاری از کشورهای اروپایی و اشغال مناطق بزرگی آغاز شد. همه آنها برای بدست آوردن بزرگترین و بهترین قطعه فعالیت مینمودند، امری که احتمال جنگ میان کشورهای اروپایی را به خطری بر علیه تمام سرمایه‌گذارهای امپریالیستی مبدل نموده بود. اقدام پادشاه لئوپولد دوم از بلژیک تعیین‌کننده شد.

لئوپولد دوم در کنار رودخانه کنگو تعدادی ایستگاه تجاری تهیه نموده بود. در آن زمان او منطقه بزرگی از آفریقای مرکزی، کنگو فعلی، منطقه‌ای ۷۵ برابر بزرگتر از کشور خودش بلژیک را بعنوان املاک شخصی خود مصادره! و آنرا ایالت کنگو آزاد نامید، کشوری آزاد از گمرکیها برای تمام حکومت‌های علاقمند اروپایی.

اشغال ایالت آزاد کنگو توسط لئوپولد دوم دیگر کشورهای امپریالیستی را منقلب نمود، در جهت ایجاد نوعی از نظم و ترتیب باید کاری انجام میشد. بهمین دلیل میان سالهای ۱۸۸۴-۸۵ صدر اعظم آلمان، بیسمارک، دولت‌های اروپایی را به کنفرانسی در برلن فراخواند. شرکت‌کننده‌گان انگیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، پرتغال، اسپانیا و پادشاه بلژیک لئوپولد دوم بودند.

در جریان کنفرانس به لئوپولد دوم حفظ ایالت آزاد کنگو بعنوان ملک شخصی اجازه داده شد، این علیرغم علاقه بسیاری از آقایان بسیار قدرتمندتر به منطقه. کنفرانس همچنین برآنشده که در مورد تقسیم آفریقا میان دولت‌های آنزمانه اروپا تصمیم‌گیری کند. این امر توسط استفاده از خط‌کش و اعلام طول و عرض جغرافیایی، بدون کمترین توجه به نژاد، ملیت، تابعیت و یا روابط جغرافیایی انجام شد. حتی امروز مرزهای بسیاری از کشورهای آفریقایی «سیاست خط‌کشی» از کنفرانس برلن را نشان میدهند. علاوه بر این کنفرانس به توافق رسید که هیچ دولت اروپایی اجازه تصرف کشور جدیدی را بدون اطلاع و تایید دیگران نداشته باشد.

در نتیجه اشغال آفریقا از همه طرف آغاز شد. ارتش‌های بزرگ، مدرن و مسلح به همه جا نفوذ کردند و بیرحمانه هر گونه مقاومتی را در هم شکستند. پس از چهار صد سال تجارت

برده، ساختار جامعه در بسیاری نقاط ضعیف بود و برای دفاعی موفقیت آمیز در آفریقا امکانات چندانی وجود نداشت. تجارت برده تنها تحلیل عظیم از افراد جوان، توسعه و امید بزرگ به آینده نبود. آن بدلیل کاهش میزان تجارت با کالاهای آفریقایی بمعنای توقف روابط تولیدی نیز بود. تنها کالای قابل تعویض در معاملات تجاری انسانها بودند.

در آنزمان طبقه اشراف اروپا آفریقاییان را در معرض بیرحمانه ترین بهره برداریها و استبدادها قرار دادند، در نقاط بسیاری شنیعتر از دوران تجارت برده. استعمارگران تمام ملل اروپایی در این وحشیگری بدون هیچ زحمتی شرکت کردند. همه، از پیره زنهای موسفید بلژیکی، مهندسان با هوش انگلیسی، افسران جذاب و خوش عطر و بوی فرانسوی، محققان زبان شناس آلمانی با جاه طلبیهای فرهنگی، دهقانان مرد سالار پرتغالی، تا سربازان، پلیسها، کشیشان و مبلغان از سراسر کشورهای اروپایی.

بمنظور دریافت درک و بینشی کلی توسط خواننده در مورد روابط در دوران استعمار آفریقا، در اینجا به ارائه شهادتی مایلم. این مبلغ مذهبی سوئدی، ایوی خوبلوم، است که در مورد اقامت خود در ایالت آزاد کنگو سخن میگوید. این روایتی طولانیست اما کاملا ضروری برای ارائه. به موضع خوبلوم نیز توجه کنید.

«من به سفر خود ادامه و محترمانه به تمام بومیان سلام دادم، مانند همیشه به غالب آمدن بر هراس و دستکم، بخشا، جلب اعتماد آنان نائل آمدم. برخی از جوانان بدنبال من آمدند، و هنگامیکه ما به اردوگاه رسیدیم تعداد زیادی مردم از قبل در آنجا گرد آمده بودند. تعداد بیشتری از بومیان از جستجو بدنبال لاستیک در جنگل بازگشتند. بزودی جمعیتی تقریبا صد نفری را مقابل خود داشتم. ناگهان یکی از سربازان – خود بومی اما از روستایی دیگر – پیر مردی را گرفت و او را بست و سپس رو به من کرد و گفت: من قصد دارم این مرد را بدلیل نداشتن لاستیکی با خود، بکشم.

پاسخ دادم: در اساس این قضیه به من ارتباطی ندارد و حق ندارم که مانع تو بشوم. اما آرزوی من اینست که تو اینکار را در مقابل چشمان من نکنی و بخصوص اکنون که جمعیت زیادی در اینجا جهت شنیدن سخنان خدا گرد آمده اند.

پاسخ داد: اگر ما کسانی را که بدون لاستیک میایند نکشیم، افسر ایالت آزاد ما را میکشد، بجای اینکه خودمان بمیریم، دیگران را میکشیم.

او پس از شنیدن این مطلب مانند ببری خشمگین بطرف مرد پیر هجوم برد، وی را چند قدمی بطرفی کشید و اسلحه ای بر روی گیجگاهش گذاشت و شلیک کرد، پس از آن فشنگ جدیدی در سلاح خود گذاشت و لوله آنرا بطرف جمعیت حاضر، که البته مانند کاه در مقابل باد متفرق شدند، نشانه رفت.

طی چند دقیقه همه چیز ساکت شد. جمعیت فرار کرده بود، و افراد من مانند خودم ساکت ایستاده بودند. سرباز به یک پسر کوچک، تقریباً ۹ ساله، فرمان داد که دست راست مرده را قطع کند. این مانند تعدادی از دستهای دیگر، که در گذشته به همان روش بریده شده بودند، بعنوان نشانه ای از پیروزی به کمیساریا داده میشد.»

پس زمینه جمع آوری دستهای بریده شده این است که سربازان در ازای هر فشنگ استفاده شده باید یک دست راست را به افسر ایالت آزاد تحویل میدادند. هیچ پوکه فشنگی نباید بهدر میرفت، همه آنها باید گزارش میشدند. سربازان گاهی از فشنگها جهت شکار استفاده میکردند، پس از آن دست انسان زنده ای را میبردند. بصورتی منظم هزاران پوکه فشنگ خالی همراه با همان مقدار دست راست از بدن مرده ها یا انسانهای معیوب به افسر حکومت کنگو آزاد تحویل میشدند.

اما شمار کشته شده گان با اینحال بیش از اینها بودند. چرا که سربازان بنا بر عادت کودکان را با پیستون تفنگ میکشند. ۱۹۱۹ یک کمیسیون رسمی بلژیکی به این نتیجه رسید که جمعیت در ایالت آزاد کنگو- کنگو/بلژیک پس از اشغال اروپا، ۱۸۸۴، به نصف کاهش یافته بود. کاهش یافته تا نصف در عرض ۳۵ سال! چیزی که ما از آن صحبت میکنیم دستکم ۱۰ میلیون کشته است!

سربازانی که به این اقدام مبادرت میورزیدند یک نیروی ۲۵۰۰۰ نفره بود، نیرویی متشکل از مزدوران سیاه، تحت فرمان یک گروه از افسران بلژیکی با ژنرال امیل یانسنز بعنوان فرمانده. یانسنز از بزرگان قبایل ارسال «خشنترین مردان» را مطالبه مینمود، مردانی که تحت «نظم و انضباتی دقیق و مطلق» قرار میگرفتند و طی یک دوره ۷ ساله، تحت نام، Boula Matari، بعبارت دیگر پادشاه ما، که بر بلژیک و کنگو، دو کشور برای همیشه متحد، فرمان میراند» شست و شوی مغزی داده میشدند.

به گفته ژنرال یانسنز هدف وفادار نمودن مطلق این مردان به پادشاه و حکومت استعمارگر بود. بر اساس اظهارات وی «جهت دستیابی به این منظور از همه گونه وسیله ای بهره برداری میشد: تحصیل، فشار، رادیو، فعالیتهای اجتماعی، کنترلهای امنیتی G2، ماموران اطلاعاتی، ارتباطات بسیار موثر- ه نزدیک با سازمان جاسوسی کشور».

در خلال جنگ جهانی دوم ظلم و ستم استعماری و بهره کشی از مردم کنگو، که به پرداخت فعالیتهای جنگی بلژیک ناگزیر گشتند، افزایش یافت. ما از آقای گودین که در خلال جنگ جهانی دوم وزیر مستعمراتی در دولت - ه در تبعید بلژیک در لندن بود نقل قول میکنیم. آقای گودین میگوید: «در خلال جنگ، کنگو به تامین تمام هزینه های دولت بلژیک در لندن، از جمله خدمات دیپلماتیک و هزینه نیروهای نظامیان در اروپا و آفریقا، در جمع مبلغی بالغ بر ۴۰ میلیون پوند، قادر گشت. به لطف امکانات کنگو دولت در تبعید - ه بلژیک در لندن

در واقع هرگز نیازی به دریافت یک شلینگ یا یک دلار نداشت، و ذخائر طلای بلژیک بدون دستبرد باقی ماندند».

حوادث در ایالت آزاد کنگو پدیده ای مجزا نیست، آنها در دیگر متصرفات استعماری، بدون در نظر گرفتن اینکه کدام کشور اروپایی قدرت را در دست داشت معادل خود را دارند. مواضع استعمارگران را میتوان با اظهارات ژنرال آلمانی فون تروتا در مورد بزانو در آوردن مردم هررو - و ناما در جنوب غربی آفریقا، که او با دریافت ماموریت از سرمایه گذار آلمانی لادریتز انجام داد خلاصه نمود. فون تروتا در مورد جنگ بنیان برانداز بر علیه هررو و ناما نوشت:

«من با قبایل آفریقایی آشنایی دارم. آنها همه شبیه هم اند. آنها بچیزی بجز قدرت احترام نمیگذارند. نشان دادن این نیرو با ترور وحشیانه و حتی با خشونت وظیفه من بوده و هست. من قبایل شورشی را با موجی از خون و پول نابود میکنم. تنها توسط این روش چیز جدیدی، چیزی که ماندنیست، رشد میکند.»

پس از ۵۰۰ سال!

۱۴۴۱ اولین اروپایی با قایق به قاره آفریقا، جنوب صحرای بزرگ آفریقا، آمد. پس از آن قاره آفریقا در معرض تغییراتی قرار گرفت که مردمش قادر به کنترل و اتخاذ تصمیم در مورد آن نبوده اند. مردم پنده، قومی در اصل از سواحل آنگولا، در دهه ۱۵۰۰ به فرار از جنگ پرتقالیها به خشکی در کنار رودخانه کاسایی ناگزیر گشتند. آنها در سنت داستان سرایی شان خاطره فتح پرتقالیها را حفظ نموده اند. «سفیدها از آنزمان تا بحال تنها فقر و جنگ و بدبختی را به ما داده اند». قضاوتی ساده و عادلانه در مورد بهره کشی اروپا از آفریقا.

اما در حال حاضر شرایط بصورت حیرت انگیزی تغییر نموده است. پس از ۵۰۰ سال بهره کشی و ظلم و ستم وضعیت برای آفریقاییان برای نبردی سرنوشت ساز بمنظور کسب توان تصمیم گیری در مورد قاره خودشان مهیا گشته است! سرمایه داران جهانی مایل به از دست دادن آفریقا نیستند و تمام توان خود را برای ممانعت از این توسعه اجتماعی بکار خواهند گرفت. اما دگرگونیها نیرومند هستند. دیگر نمیتوان مبارزه آزادیبخش آفریقا را بر علیه استعمار و استعمار نو متوقف نمود.

ماریو سوزا

Basil Davidson

Svart Prolog, 1963. (Black Mother, 1961).
Afrikas Historia, 1969. (Africa in History, 1968).
Angola, 1973. (Angola's People, 1972).
The Politics of Armed Struggle, 1976.
Kan Afrika överleva? 1976. (Can Africa Survive? 1974).

Charles R. Boxer

The Portuguese Seaborne Empire 1415-1825, 1969.
Race Relations in the Portuguese Colonial Empire 1415-1825.

Walter Rodney

West Africa and the Atlantic Slave-Trade, 1967.
How Europe Underdeveloped Africa, 1972.

Graninger/Tägil

Afrika förr + nu, 1982.

Akademilitteratur

Europa i Afrika.

Thorkild Hansen

Slavernes Skibe, 1968.

Maurice Lengellé

Slaveriet, 1993.

Charles D. Ley

De seglade österut, 1961.

Gösta Franzén

Svenskstad i Västindien. Gustavia på Saint Barthélemy, 1974.

Ingegerd Hildebrand

Den svenska kolonin Saint Barthélemy, 1951.

Ludo Martens

Pierre Mulele ou la second vie de Patrice Lumumba, 1985.

James A. Williamson

Hawkins of Plymouth, 1949

José Capela

Escravidura, Conceitos. A Empresa de Saque, 1978.
Imposto de Palhota, 1977.
O Vinho para o Preto, 1973.
Moçambique pelo seu Povo, 1974.

Zurara

Crónica de Guiné, 1453.

Younès Nekrouf

A Batalha dos Três Reis, 1984.